

درباره عربده‌های "ضد صهیونیستی" اخیر "حاجب الدوله"!

"سخنرانی احمدی‌نژاد در مقام رئیس‌جمهور جدید جمهوری اسلامی در کنفرانس "جهانی بدون صهیونیسم" و تأکیدش بر این امر که اسرائیل "باید از صحنه روزگار محو شود" شدیداً حساسیت قدرت‌های بزرگ و نهادهای بین‌المللی را برانگیخت و کار به آنجا رسید که شورای امنیت سازمان ملل با صدور بیانیته‌ای این اظهارات را محکوم نمود. این سخنرانی و بخصوص این سخن مشخص آنهم در شرایطی که مذاکرات این قدرت‌ها با جمهوری اسلامی بر سر پرونده هسته‌ای رژیم به مرحله حساسی رسیده و احتمال ارجاع پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی به شورای امنیت سازمان ملل برجسته گشته است، باعث گردید که برخی، این سخنان را به حساب "بی‌تجربگی" و "بی‌حساب" حرف زدن و یا فقدان شناخت احمدی‌نژاد از "عرضه سیاست" بگذارند. در منطق این افراد و یا در این تفکرات، در شرایطی که تهدیدهای غرب مبنی بر ضرورت توقف برنامه‌های هسته‌ای رژیم هر روز ابعاد جدیدتری به خود می‌گیرد و خطر دخالت شورای امنیت و در نتیجه تحریم اقتصادی و یا حمله نظامی، جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند سخنان احمدی‌نژاد بیشتر به هذیان‌های دیوانه‌ای شباهت دارد که بر نتایج مترتب بر اقوال خود آگاه نیست."

صفحه ۲



فرخنده باد ۲۵ اکتبر

هشتاد و نهمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر، انقلاب شکوهمندی که زیر درفش رهائی‌بخش مارکسیسم‌لنینیسم با سرنگونی بورژوازی استثمارگر، فرارسیدن عصر نوینی را در تاریخ بشریت نوید داد: دوران نابودی سرمایه‌داری و تلاش در جهت ساختن جامعه سوسیالیستی برای رسیدن به کمونیسم.

در این شماره می‌خوانید:

- ۴ مجازات اعدام ترجمه اثری از مارکس
- ۶ ترندهای جدید آمریکا در کاربرد شکنجه
- ۷ دفاع کاخ سفید از شکنجه
- ۷ مجازات اعدام برای یکی از سربازان آمریکایی
- ۸ نگاهی به شورش‌های اخیر در فرانسه
- ۹ اعتصاب‌شکنی از سوی اتحادیه‌های کارگری فرانسه
- ۱۰ فاجعه ۱۱ سپتامبر و دیدگاه‌ها! قسمت سوم
- ۱۴ ارتش خلق - فارک در کلمبیا... (ترجمه)
- ۱۶ مصاحبه با خبرنگاری که از عراق بازگشته است
- ۱۷ ستون آزاد (فاجعه در عراق ادامه دارد)
- ۱۹ فصل دوم کتاب "بذرهای ماندگار" (۶)

درباره عربده‌های "ضد صهیونیستی" اخیر "حاجب الدوله"!

سخنرانی احمدی‌نژاد در مقام رئیس‌جمهور جدید جمهوری اسلامی در کنفرانس "جهانی بدون صهیونیسم" و تأکیدش بر این امر که اسرائیل "باید از صحنه روزگار محو شود" شدیداً حساسیت قدرت‌های بزرگ و نهادهای بین‌المللی را برانگیخت و کار به آنجا رسید که شورای امنیت سازمان ملل با صدور بیانیه‌ای این اظهارات را محکوم نمود. این سخنرانی و بخصوص این سخن مشخص آنهم در شرایطی که مذاکرات این قدرت‌ها با جمهوری اسلامی بر سر پرونده هسته‌ای رژیم به مرحله حساسی رسیده و احتمال ارجاع پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی به شورای امنیت سازمان ملل برجسته گشته است، باعث گردید که برخی، این سخنان را به حساب "بی‌تجربگی" و "بی‌حساب" حرف زدن و یا فقدان شناخت احمدی‌نژاد از "عرضه سیاست" بگذارند. در این افراد و یا در این تفکرات، در شرایطی که تهدیدهای غرب مبنی بر ضرورت توقف برنامه‌های هسته‌ای رژیم هر روز ابعاد جدیدتری به خود می‌گیرد و خطر دخالت شورای امنیت و در نتیجه تحریم اقتصادی و یا حمله نظامی، جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند سخنان احمدی‌نژاد بیشتر به هذیان‌های دیوانه‌ای شباهت دارد که بر نتایج مترتب بر اقوال خود آگاه نیست. بنابراین، سوال این است که آیا این موضع‌گیری را باید به حساب حماقت احمدی‌نژاد گذاشت و یا در راستای پیشبرد یک خط سیاسی در جهت منافع و مصالح جمهوری اسلامی؟ اصولاً نباید بر کسی پوشیده باشد که آنچه احمدی‌نژاد گفته است تکرار تبلیغات پوچ و فریبکارانه‌ای است که ۲۷ سال است دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی آنرا تکرار کرده است. بخصوص اینکه چنان سخنانی، زمانی

ورد زبان امام جنایتکارشان بود و او هر روز و در هر مناسبتی آنرا تکرار می‌کرد و البته کسی هم به این خاطر نه بر علیه او بیانیه‌ای صادر می‌کرد و نه نمایندگان کنگره آمریکا و یا دولت اسرائیل همچون امروز، خواستار اخراج جمهوری اسلامی از سازمان ملل می‌شدند.

از سوی دیگر، تجربه ۲۷ سال سلطه رژیم جمهوری اسلامی نشان داده است که این رژیم هر کجا سخنگویانش از خط داده شده عدول کرده‌اند، در تصحیح آنها درنگ نکرده است. در طول این سال‌ها ما بارها شاهد بوده‌ایم که دستگاه تبلیغاتی رژیم حتی هر کجا "ولی فقیه"‌های جمهوری اسلامی یعنی خمینی و خامنه‌ای سخنان بی‌ربطی گفته‌اند آنرا منعکس نساخته و اگر امکان تصحیح آن نبوده تلاش کرده که آنرا در سایه قرار دهد. پس وقتی که در شرایط حساس کنونی به سخنی چون "محو رژیم اشغالگر قدس" از صحنه روزگار فضا داده می‌شود و همان حرف از سوی نشریات رژیم و دیگر نهادهای جمهوری اسلامی نیز تکرار می‌شود روشن است که مسئله بر سر اظهار نظر شخصی و یا بی‌تجربگی و عدم شناخت از عرصه سیاست و حتی حماقت گوینده نیست. اینکه احمدی‌نژاد، تروریستی که با معجزه بیت رهبری به ریاست‌جمهوری رسید شخصاً از آن درجه از فهم و شعور سیاسی که لازمه مقامی است که به او تفویض شده برخوردار است یا نه امری است که تغییر در این واقعیت نمی‌دهد که او به هر حال در حال حاضر در مقام رئیس‌جمهور جمهوری اسلامی، به عنوان یکی از سخنگویان نظام حاکم در ایران سخن می‌گوید و در همین مقام هم چنان افازاتی را مطرح کرده است. بنابراین، عَلم کردن سخنان

احمدی‌نژاد- که البته حرف تازه‌ای هم نروده است- از طرف دستگاه‌های تبلیغاتی غرب، خود انعکاس نیاز دستگاه‌های تبلیغاتی غرب به چنین موضعی است وگرنه می‌دانیم که قدرت‌های بزرگ نیز وقتی که منافع و مصالح‌شان حکم کند خیلی از حرف‌ها را روی آنتن خبرگزاری‌های خود نمی‌برند و خیلی از حرف‌ها را نادیده می‌گیرند. واقعیت این است که کارگزاران سرمایه در سراسر جهان، روزانه هزاران سخن مزخرف و بی‌ربط می‌گویند که نه انعکاس جهانی پیدا می‌کنند و نه به گوش کسی می‌رسند و نه به موضع‌گیری متقابل می‌انجامند. پس وقتیکه غربی‌ها نیز موضعی را برجسته می‌سازند نشان می‌دهند که عَلم‌کردن چنین موضعی، پاسخگوی نیازهایشان می‌باشد.

با این توضیح روشن است که در اینجا پای بی‌تجربگی و حماقت- احمقی که بیت رهبری جهت ایفای نقش تدارکات‌چی بکار گرفته است- مطرح نیست. بلکه سخنان اخیر احمدی‌نژاد دقیقاً در راستای پیشبرد سیاستی معین می‌باشد. سیاستی که پیش از این نیز بارها در پیش گرفته شده و همان سیاستی است که جهت گرم کردن تئور سیاست‌های امپریالیستی هیزم تهیه می‌بیند و می‌کوشد مواد لازم جهت رونق بخشیدن به کسب و کار آنها را فراهم نماید. این سیاست در راستای وظیفه‌ای قرار دارد که جمهوری اسلامی به مثابه رژیم و ابسته به امپریالیسم سالهاست که به آن مبادرت کرده و اساساً یکی از دلایل شکل‌گیری این رژیم نیز همین بوده است.

با انتخاب احمدی‌نژاد به مقام ریاست‌جمهوری، دستگاه‌های تبلیغاتی گوناگون این موضوع را مطرح می‌نمایند که جمهوری اسلامی به سال‌های اول به قدرت رسیدنش

برگشته و شعارهای دهه ۶۰ این رژیم را نیز در این رابطه برجسته می‌کنند. باید دید با تعقیب این امر، آنها چه اهدافی را دنبال می‌کنند و به این وسیله به چه مسائلی می‌خواهند پاسخ بدهند؟ جهت درک این امر، قبل از هر چیز ضروری است که با نگاهی به تاریخ سلطه ۲۷ ساله این رژیم به خاطر آوریم که این رژیم همواره در حالیکه فریادهای ضدامپریالیستی و ضدامریکائی و ضد صهیونیستی‌اش گوش فلک را کر کرده بود در عمل درست در جهت منافع امپریالیست‌ها و به خصوص آمریکا که او را "شیطان بزرگ" می‌نامد حرکت کرده و علیرغم همه هیاهوهایش، مجری حلقه به گوش سیاست‌های آنها بوده است. این هیاهوها و این رجزخوانی‌های ضدامریکائی بی‌هدف نبوده بلکه تلاش آگاهانه‌ای بوده تا به رژیمی سر تا پا وابسته هویتی مستقل بخشد. در طی این مدت، مستقل جلوه دادن رژیم جمهوری اسلامی، هم قدرت مانور بسیار بزرگی به سردمداران جمهوری اسلامی داده و هم، دست اربابان امپریالیست‌اش را در لاپوشانی نقش و مسئولیت خود در همه جنایات رژیم دست‌پرونده خود کاملاً باز گذاشته است. در این سال‌ها به عینه دیده‌ایم که این تبلیغات فریبکارانه بر اذهان عمومی و بخصوص برای کسانی که جهت درک رویدادها به ظواهر امور تکیه می‌کنند، چه تأثیر مخربی داشته است و چنین کسانی را از درک سیر واقعی رویدادها عاجز ساخته است. در حالی که واقعیت جز این نیست که این رژیم از روز اول، رژیمی وابسته به امپریالیسم بوده و به مثابه رژیم و ابسته همواره در خطی که مصالح و منافع اربابان امپریالیست‌اش ایجاب می‌کرده، حرکت نموده است. بواقع تاریخ جمهوری اسلامی، تاریخ فعلیت

یافتن این وابستگی در صحنه عمل است.

عملکرد جمهوری اسلامی در طول ۲۷ سال گذشته با وضوح تمام وابستگی این رژیم به امپریالیسم را به اثبات می‌رساند و نشان می‌دهد که این رژیم به عنوان یک رژیم وابسته عملاً طبق برنامه و نقشه‌ای عمل می‌کند که خطوط کلی آن توسط امپریالیست‌ها تهیه شده و حتی در زمان اجرا نیز تحت کنترل و نظارت آنها پیش می‌رود. پس جهت درک سیاست‌های جمهوری اسلامی نباید به شعارها و عریده‌های ضدامپریالیستی و یا ضدصهیونیستی سردمداران این رژیم توجه کرد، بلکه باید دانست که این رژیم به مثابه رژیمی وابسته در واقع نقش تدارکات‌چی امپریالیسم در منطقه و ایران را اجرا می‌کند و رئیس‌جمهور چنین رژیمی هم، چه خود را "منتخب مردم" بداند و چه رسوائی "انتصاب" اش از سوی بیت رهبری شهره عام و خاص باشد، در هر حال وظیفه‌ای جز پیشبرد این سیاست ندارد. و تا زمانی که تاریخ مصرفش به پایان نرسیده مجبور است که به این وظیفه ادامه دهد.

احمدی‌نژاد در این مقام به مثابه تدارکات‌چی "ولایت مطلقه فقیه" - که بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی اصلی است که دیکتاتوری امپریالیسم بر آن استوار است - وظیفه پیشبرد همان سیاستی را دارد که در پیش به آن اشاره شد: "تهیه هیزم برای گرم کردن تنور سیاست‌های امپریالیستی". بر این اساس می‌توان معنای حرف‌ها و حرکات احمدی‌نژاد را براحته فهمید و متوجه شد که چگونه او در خطی حرکت می‌کند که "ولی فقیه" و اربابان امپریالیست‌اش نیاز دارند. چندی پیش در جریان اختلافات جناح‌های درونی هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی در اعتراض به نقش فائقه "ولی فقیه" در اداره کشور، مقام رئیس‌جمهور در جمهوری اسلامی را "حاجب الدوله"

نامیدند. با این توضیح زیاد مشکل نخواهد بود که بفهمیم در صحنه سیاست داخلی و خارجی حرف‌ها و مواضع احمدی‌نژاد به نفع چه کسانی تمام می‌شود! و به پیشبرد کدام سیاست‌ها کمک می‌رساند. اما برای اینکه معنای حرف‌های "بی‌حساب" اخیر احمدی‌نژاد و منافع آن سخنان در حساب و کتاب‌های امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را بهتر درک کنیم، باید مختصراً نگاهی به وضع کنونی منطقه و سیاست‌های آمریکا بیاندازیم تا معلوم شود که افاضات احمدی‌نژاد زیاد هم "بی‌حساب" نبوده و منافع معینی را برای امپریالیست‌ها بر آورده می‌سازد.

نگاهی سریع به اوضاع منطقه بروشنی نشان می‌دهد که لشکرکشی آمریکا و متحدینش به افغانستان و عراق و مسائلی که متعاقب این امر پیش آمد مهم‌ترین مسئله منطقه را تشکیل می‌دهد. درست است که امپریالیسم آمریکا جهت گسترش مناطق نفوذ خود و تحکیم سیطره جهانی‌اش در مقابل رقبای امپریالیستش، این کشورها را آماج تهاجم نظامی خود قرار داده است و با پیشبرد این سیاست جنگی در جستجوی راه نجاتی برای اقتصاد بحران‌زده خود می‌باشد، اما از سوی دیگر به عینه می‌بینیم که مقاومت مردم عراق و افغانستان برعلیه اشغال‌کشورشان و مخالفت قدرت‌های جهانی و نیروهای ارتجاعی وابسته به آنها بخصوص در مورد اشغال عراق با این لشکرکشی، چه موقعیت بغرنجی برای آمریکا در این کشورها، و بویژه در عراق، ایجاد کرده است. روزی نیست که نیروهای متجاوز با کشته و مجروح جدیدی مواجه نشوند. و بالطبع بازگشت این مجروحان و جنازه نیروهائی که از میدان جنگ خارج شده‌اند به آمریکا، بر جو مخالفت با این لشکرکشی که هر روز در خود آمریکا نیز گسترش می‌یابد، می‌افزاید. در چنین شرایطی که آمریکا و انگلیس با مخالفت‌های آشکار جهانی و داخلی

جهت پیشبرد سیاست‌های جنگ‌طلبانه خود مواجه‌اند، شدیداً به عواملی احتیاج دارند تا با تکیه بر آنها سیاست‌های خود را درست جلوه دهند. در چنین اوضاعی روشن است که رجزخوانی‌های جمهوری اسلامی و بازی با مسئله سلاح هسته‌ای و برجسته کردن "خطری" که گویا سخنان و سیاست‌های جمهوری اسلامی برای صلح منطقه در بر دارد از سوی امپریالیسم، بهترین کمک جهت جا انداختن این سیاست‌های جنگ‌طلبانه می‌باشد.

بررسی سیاست‌های امپریالیسم آمریکا در سال‌های اخیر، بخوبی نشان می‌دهد که آمریکا جهت توجیه سیاست‌های توسعه‌طلبانه و نظامی خود برای افکار عمومی - چه در خود آمریکا و چه در عرصه بین‌المللی - به وجود دشمنی نیاز دارد که جای خالی شوروی سابق یا به قول ریگان "امپراطوری شر" را پُر نماید. با ۱۱ سپتامبر در عمل این دشمن "خلق" شد و "تروریسم" و "بنیادگرایی اسلامی" به عنوان خطراتی که "جهان آزاد" را تهدید می‌کنند، با بوق و کرنا معرفی شدند. امروز نیز که رسوائی سیاست‌های آمریکا و انگلیس در عراق هر روز ابعاد وسیع‌تری می‌گیرد و دروغ‌های بوش و بلر جهت توجیه حمله به عراق نقل هر مجلسی شده است، در شرایطی که هر روز مردم هرچه بیشتری برعلیه سیاست‌های آنها به اعتراض برمی‌خیزند، عریده‌های احمدی‌نژاد و تأکید بر بازگشت جمهوری اسلامی به شعارها و سیاست‌های سال‌های به قدرت رسیدنش (که بخصوص جنگ امپریالیستی ایران و عراق را با آن شعارها توجیه می‌نمودند) همان "امداد غیبی"‌ای است که مورد نیاز بوش و بلر بوده و به کار پیشبرد سیاست‌های جنگ‌طلبانه آنها می‌آید. رجزخوانی‌های احمدی‌نژاد برعلیه اسرائیل و غرب در حالیکه جمهوری اسلامی بر ضرورت داشتن نیروی هسته‌ای تأکید می‌کند،

درست آن عاملی است که آمریکا و انگلیس جهت موجه جلوه دادن سیاست‌های جنگ‌طلبانه خود و تداوم حضور نظامی‌شان در منطقه، به آن نیاز دارند. این رجزخوانی‌ها به هیئت حاکمه آمریکا امکان می‌دهد که با برجسته کردن نقش مخرب جمهوری اسلامی، بر سیاست‌های جنگ‌طلبانه خود تأکید کرده و درستی و ضرورت تداوم آن را به افکار عمومی حقنه سازند. بنابراین، در شرایطی که امپریالیسم آمریکا نیازمند هیولائی است تا با نشان دادن آن به مردم توجیهی جهت پیشبرد سیاست‌های جنگ‌طلبانه خود فراهم سازد، عریده‌های احمدی‌نژاد درست در این راستا به کار می‌آید. براستی که این عمل احمدی‌نژاد، او را در نقش "حاجب الدوله" امپریالیسم به نمایش می‌گذارد. این است ماهیت واقعی عریده‌های ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی سردمداران جمهوری اسلامی؛ مزدورانی که چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند. ■

پیام فدائی و خوانندگان

آلمان

ر - سرخود
با درودهای انقلابی!
کارت پستال شما رسید. جهت تماس‌های لازم همانطور که گفته‌اید اقدام خواهیم کرد. به امید دیدار. موفق و پیروز باشید.

سوند

ر - ح
با درودهای انقلابی!
نامه‌تان را دریافت کردیم. موفق و پیروز باشید.

امریکا

ر - ب
با درودهای انقلابی
نامه‌تان را دریافت کردیم. متأسفانه همانطور که خودتان اشاره کرده‌اید افراد تغییر کرده‌اند و این امر عجیبی نیست. در هر صورت از اینکه ما را در جریان جلسه یادبود جانباختگان سال ۶۷ در شهر آتلانتا گذاشتید سپاسگذاریم. پیروز باشید.

مقاله زیر توسط کارل مارکس در ۲۸ ژانویه ۱۸۵۳ در لندن نوشته شده و اولین بار در تاریخ ۱۷-۱۸ فوریه همان سال در روزنامه "نیویورک دیلی تریبون" New-York Daily Tribune به چاپ رسیده است.

ترجمه از: اشرف دهقانی

مجازات اعدام

روزنامه "تایمز" در ۲۵ ژانویه در مطلبی تحت عنوان "دارزدن آماتوری" ملاحظات زیر را مطرح کرده است:

"اغلب ملاحظه شده است که در این مملکت اعدام در ملاء عام، معمولاً وقوع مواردی از مرگ از طریق حلق آویز شدن - چه به صورت خودکشی و چه تصادفی - را در پشت سر خود داشته است. و این نتیجه‌ای از تأثیر شگرفی است که اعدام یک جانی معروف، به روی فردی با عقلی ناقص و یا دارای تمایلات بیمارگونه، به جای می‌گذارد."

از چندین موردی که "تایمز"، جهت روشن نمودن این موضوع مطرح کرده است، یکی مربوط به یک دیوانه در "شفیلد" می‌باشد که وی پس از صحبت با افراد دیوانه دیگر در مورد اعدام "باربور"، با حلق آویز کردن خود به زندگی خویش پایان داده است. مورد دیگر مربوط به یک پسر ۱۴ ساله می‌باشد که او نیز خود را دار زده است.

دکترین (اصولی) که شمردن یک به یک این مثال‌ها در خدمت آن قرار دارد به گونه‌ای است که احتمالاً هیچ انسان عاقلی آن را حدس نخواهد زد. در این اصول چیزی کمتر از ستایش جلا و قابل شدن مستقیم مقام خدائی برای وی وجود ندارد، در حالی که اعدام نیز به مثابه "علاج نهائی جامعه" مورد تمجید قرار می‌گیرد. این، آن چیزی است که در مقاله اصلی روزنامه‌ای که خود را "سرمآمد روزنامه‌ها" می‌نامد، آمده است.

روزنامه "مورنینگ ادورتایزر" Morning Advertiser ضمن به نقد کشیدن منطق کثیف "تایمز" و انتقاد به جانبداری‌اش از اعدام، آمار جالبی از ۴۳ روز سال ۱۸۴۹ به دست می‌دهد:

اعدام‌ها		قتل‌ها و خودکشی‌ها	
اسامی	تاریخ	اسامی	تاریخ
میلان	۲۰ مارس	هانا سندلس	۲۲ مارس
		ام. جی. نیوتن	۲۲ مارس
پالی	۲۶ مارس	جی. جی. گلیسون - ۴ فقره قتل در لیورپول	۲۷ مارس
اسمیت	۲۷ مارس	قتل و خودکشی در لیستر	۲ آوریل
هوو	۳۱ مارس	خوردن سم در حمام	۷ آوریل
		دبلیو. بی‌لی	۸ آوریل
لندیک	۹ آوریل	جی. وارد مادرش را به قتل رساند	۱۳ آوریل
سارا تامس	۱۳ آوریل	یاردلی	۱۴ آوریل
		داکسی، قتل والدین	۱۴ آوریل
		جی. بی‌لی خودش و دو فرزندش را کشت	۱۷ آوریل
جی. گریفیت	۱۸ آوریل	چارلز اورتن	۱۸ آوریل
جی. راش	۲۱ آوریل	دنیل هولمزدن	۲ می

همانطور که "تایمز" خود تأیید می‌کند، این جدول بیانگر نه فقط خودکشی‌ها بلکه شرارت‌آمیزترین نوع قتل‌ها هم می‌باشد، قتل‌هایی که بلافاصله بعد از اعدام جنایت‌کاران اتفاق می‌افتد. جای حیرت است که این مقاله در مورد ارائه لاقیدانه تئوری وحشیانه‌ای که به تعمیق آن پرداخته، حتی یک دلیل ساده و یا توجیهی به دست نمی‌دهد؛ در این جامعه که به تمدن خود مباهات می‌کند، اگر به طور کلی غیرممکن نباشد، بسیار مشکل است که اصلی را بنا نهاد که بر مبنای آن عدالت و انتظاری که از اعدام در نظر است بتواند ایجاد گردد. مجازات عموماً به عنوان وسیله‌ای برای اصلاح و یا ارباب دیگران تعریف شده است. اما شما چه حقی دارید که مرا جهت اصلاح و یا ارباب دیگران تنبیه کنید. علاوه بر این، تاریخ وجود دارد - چیزی به نام آمار موجود است که با ارائه کامل‌ترین شواهد ثابت می‌کنند که از زمان "قابیل" دنیا به وسیله مجازات نه ارباب شده و نه اصلاح. درست برعکس. از نقطه نظر

حق مجرد (انتزاعی) تنها یک تئوری مجازات وجود دارد و آن تئوری کانت است که شأن انسان را در انتزاع (به صورت تجریدی) به رسمیت می‌شناسد، این را به خصوص در فرمولبندی خشکی که هگل به آن داده می‌توان دید. هگل می‌گوید:

"مجازات حق مجرم است. این عملی ناشی از اراده خود وی می‌باشد. مجرم تجاوز به حق را به عنوان حق خود اعلام می‌کند. جرم او نفی حق است. مجازات نفی این نفی است و در نتیجه تأیید حقی است که مجرم خود، آن را مورد پشتیبانی قرار داده و بر خویشتم تحمل نموده است. (هگل - فلسفه حق)"

بدون شک در این فرمولبندی مغلطه‌ای وجود دارد. چونکه هگل به جای این که به مجرم به عنوان صرف یک معلول، برده دستگاه قضائی، نگاه کند، او را به موقعیت یک موجود آزاد که سرنوشتش را خود تعیین می‌نماید، ارتقاء می‌دهد. با نگاهی دقیق‌تر به موضوع ما متوجه می‌شویم که در اینجا، این ایده‌آلیسم آلمانی است که مثل اغلب نمونه‌های دیگر، به قوانین جامعه کنونی قطعیت ماوراءالطبیعه‌ای می‌بخشد. آیا این دغلکاری نیست که به جای فرد با انگیزه‌های واقعی‌اش، به جای محیط و شرایط اجتماعی گوناگونی که فرد را تحت فشار می‌گذارند، انتزاعی از "اراده آزاد" را - یعنی یکی از میان چندین خصوصیات یک انسان را به جای خود انسان، قرار دهیم! این تئوری با تلقی مجازات به مثابه نتیجه اراده خود مجرم، چیزی جز بیان متافیزیکی "قانون قصاص" قدیمی نیست (حق تلافی با تحمیل مجازات از همان نوع) چشم در مقابل چشم. دندان در مقابل دندان. خون در مقابل خون. صاف و پوست کنده آنکه، مجازات چیزی نیست جز وسیله‌ای که جامعه با آن در قبال تخطی و تخلف از شروط حیاتی خود، صرفنظر از صفات این شرط و شروط، از خود دفاع می‌کند. اما، این چه نوع جامعه‌ای است که وسیله‌ای بهتر از جلا و برای دفاع از خود نمی‌شناسد و وحشی‌گری خود را از طریق روزنامه‌ای که خود را "سرمآمد روزنامه‌های عالم" می‌نامد، به مثابه قانونی ابدی

جار می‌زند؟

آقای آ، کوتله، در اثر عالی و عالمانه خود

می‌گوید که:

"ما به طور وحشتناک منظمأ بودجه‌ای را برای زندان‌ها، سیاه‌چال‌ها، سکوهای اعدام و... صرف می‌کنیم. می‌توان، تقریباً به همان ترتیبی که زاد و ولد را پیش‌بینی می‌کنیم، نظر داد که چه تعدادی از انسان‌ها دستشان را به

خون انسان‌های دیگر آغشته خواهند کرد، چه تعداد جاعل وجود خواهد داشت، چه تعداد به زندان افکنده خواهند شد.

و آقای کوتله واقعاً با قطعیت حیرت‌آوری در جمع‌بندی از احتمالات جرم که در سال ۱۸۲۹ چاپ شد، نه فقط تعداد بلکه انواع جرم‌های گوناگون در سال ۱۸۳۰ در فرانسه را پیش‌بینی نمود. این امر که، نه مؤسسات خاص سیاسی در یک کشور بلکه به طور کلی شرایط پایه‌ای موجود جامعه مدرن بورژوازی، بوجود آورنده میانگینی از جنایت در بخشی از جامعه در محدوده ملی می‌باشد، موضوعی است که آن را می‌توان در جدولی که کوتله برای سال ۱۸۲۴-۲۴ تهیه دیده است، مشاهده نمود. ما در رابطه با مجرمین محکوم شده در آمریکا و فرانسه رقم ۱۰۰ را ملاحظه می‌کنیم.

سن	فیلا دلفیا	فرانسه
زیر ۲۱ سال	۱۹	۱۹
۲۱ تا ۳۰ سال	۴۴	۳۵
۳۰ تا ۴۰ سال	۲۳	۲۳
بالای ۴۰ سال	۱۴	۲۳
مجموع کل	۱۰۰	۱۰۰

اگر جرایم در میزان بالائی مشاهده می‌شوند، چه تعداد و چه انواع آن‌ها نظم و روالی را در یک پدیده مادی بیان می‌کنند- و اگر آن طور که آقای کوتله اظهار می‌کند "مشکل است با دقت نظر داد که کدام یک از این دو (دنیای مادی و یا سیستم اجتماعی) مسبب استند که تأثیرات خود را در تکرار فوق‌العاده منظم این وضع به جای می‌گذارند، بنابراین آیا ضرورت ندارد که، به جای تجلیل و ستودن جلاد یعنی کسی که انبوهی از جنایت‌کاران را اعدام می‌کند تا برای جنایت‌کاران جدیدی که بوجود می‌آیند، جا باز شود، عمیقاً خواستار دگرگونی سیستمی باشیم که منشاء و منبع تغذیه جرم و جنایت در جامعه می‌باشد.

مصاحبه با خبرنگاری که از عراق بازگشته است!

بقیه از صفحه ۱۸

اما در حال حاضر مردم عادی عراق هر چه بیشتر در مقاومت شرکت دارند. مردمی که اعضای از خانواده اشان کشته شده اند. مردمی که بوسیله نیروهای اشغالگر تحقیر شده اند. ۱۰۰ در صد نیروها هم سنی نیستند. هم اکنون اعضای شیعه نیز در آن حضور دارند. تا آنجائیکه به جنگجویان خارجی بر می‌گردد، آنها درصد خیلی کمی از مقاومت را تشکیل می‌دهند.

گودمن: هفته گذشته مناظره ای داشتیم میان ناومی کلاین و اریک گاستافسون کسی که در جنگ اول عراق شرکت داشت، کلاین نویسنده سرشناس و ژورنالیست درباره این موضوع که آیا ارتش ایالات متحده و یا به اصطلاح نیروهای متحدین باید هر چه سریع تر از عراق خارج شوند، صحبت می‌کرد. فکر می‌کنی این خروج چه تأثیری خواهد داشت؟

دهار: به نظر من آغاز پروسه ای خواهد بود برای اینکه عراق به یک کشور مستقل تبدیل شود. من فکر می‌کنم شمار قربانیان در عراق را پائین خواهد آورد، زیرا که هم اکنون ارتش آمریکا عامل اصلی مرگ و رنج و درد مردم در عراق است. اکثر کشتارها در عراق اشغالی به دستان ارتش ایالات متحده اتفاق می‌افتند، بویژه بوسیله جنگنده های ایالات متحده که بر سر مردم و خانه هایشان بر محلات و مناطق مسکونی عراق بمب می‌ریزند. بنابراین، این درد پایان می‌یابد. اخراج ارتش ما از عراق به وضعیت روی زمین نیز کمک خواهد کرد. ثبات بیشتری در اوضاع بوجود خواهد آمد. مطمئناً بی نظمی وجود خواهد داشت. بی ثباتی ادامه خواهد داشت. ولی فکر می‌کنم سخن گفتن از خروج ارتش آمریکا معنی نخواهد داشت مگر اینکه شامل این فاکتور شود که تمام قراردادهای در آنجا روی زمین برای بازسازی دوباره به مناقشه گذاشته شوند و بازسازی عراق به خود عاقبتها واگذار شود آنها می‌دانند چگونه کشورشان را بازسازی کنند. آنها این کار را کرده اند. و در حال حاضر به آنها چنین اجازه ای داده نمی‌شود. و البته غرامت کامل به عراقی‌هایی که بر اثر اشغال کشورشان خسارت دیده اند نیز باید پرداخت شود.

گودمن: آیا مردم این احساس را دارند که چنین چیزی رخ دهد؟

دهار: نه، در این لحظه این مسأله خیلی آشکار است، زیرا مردمی که رأی دادند و من با بعضی از آنها مصاحبه کردم رأی دادند زیرا فکر می‌کردند به اشغال کشورشان پایان خواهد داد. اما حالا روشن شده که دولت کنونی قصد ندارد اساساً ایالات متحده را مجبور به تعیین تاریخ خروج از عراق کند بنابراین بنظر می‌آید که این روند پایانی نخواهد داشت.

گودمن: آیا برنامه داری به عراق برگردی؟

دهار: بله برنامه دارم برگردم ولی مطمئن نیستم چه موقع. اما برمی‌گردم.

گودمن: خوب، می‌خواستم از شما تشکر کنم برای وقتی که در اختیار ما گذاشتی و در کنار ما بودی. در اواخر این هفته در ایالات متحده چندین تظاهرات برگزار خواهد شد در شصتمین سالگرد ریختن بمب اتم بر هیروشیما و تظاهرات بر علیه جنگ در نیویورک در پارک مرکزی، یک تظاهرات هم از سازمان ملل به طرف پارک مرکزی خواهیم داشت. فکر می‌کنی مردم چه چیزهای مهمی را باید بدانند؟

دهار: باید بدانند این دولت به میل خودش از عراق بیرون نخواهد آمد. قصد آنرا ندارد، تنها راهی که ممکن است باعث خروج از عراق شود این است که آمریکا مجبور به خروج شود، زیرا که آنها مایل به خروج از عراق نیستند.

لیست کمک های مالی

انگلستان

- رفیق شهید عزت ۲۰ پوند
 رفیق شهید مادر غروی ۲۰ پوند
 رفیق شهید همایون کتیرائی ۲۰ پوند
 میز کتاب ۳۹ پوند
 تظاهرات ۵۷ پوند
 رفیق شهید کیومرث سنجری ۱۰ پوند
 جانبازگان سال ۶۷ ۳۹ پوند
 رفیق شهید فرشید راجی ۱۰ پوند
 پیام فدائی ۵ پوند
 ۱۹ بهمن ۵ یورو

آلمان

- میز کتاب سمینار ۴۲۲ یورو
 " ۳۰ دلار آمریکا
 " ۲۰ دلار کانادا
 " ۲۰ پوند

سوئد

- رفیق کبیر بهروز دهقانی ۵۰۰ کرون
 خلق عرب ۵۰۰ کرون
 بذر های ماندگار ۵۰۰ کرون
 حماسه مقاومت ۵۰۰ کرون
 سرود پایداری ۵۰۰ کرون
 پیام فدائی ۱۰ یورو
 ۱۹ بهمن ۴۵۰ پوند

کانادا

- رفیق شهید سیروس سپهری ۵۰۰ دلار
 بذرهای ماندگار ۲۰۰ دلار

چوب به کف پا زدن در حالیکه وارونه از سقف آویزان بودند و دست و پاهایشان بسته بود (فلک شدن).

صلاح گفته است که در زندان تحت آزار جنسی قرار گرفته و شوک الکتریکی به او وارد شده و او را به زور مجبور به نشستن بر روی بطری می کردند به طوریکه بطری وارد مقعدش شود. محمد از شدت وحشت قادر به توصیف جزئیات شکنجه ها بی که به او شده نیست.

هر دو مرد گفته اند که با چشم های بسته و دست و پاهای در زنجیر، حدود سه و نیم تا چهار و نیم ساعت در هواپیمای کوچک نظامی بوده اند که آنها را به زندان مخفی آمریکا در اردن برده است. مدت ۶ و ۸ ماه در آن زندان بسر بردند و هر روز توسط مأمورین آمریکایی در رابطه با فعالیتشان در افغانستان و اندونزی بازجویی می شدند. سپس به زندان مخفی دیگری فرستاده شدند (که خیلی مدرن بوده است) و در آنجا نیز بازجویی ها ادامه یافتند. محمد شرح داده است که بازجوها مأمورین آمریکایی بودند که چهره خودشان را کاملاً می پوشاندند (در لباسهایی مثل نینجاها). در هر دو زندان بطور ۲۴ ساعته موسیقی خیلی بلند غربی در داخل سلول ها پخش می شده که ظاهراً برای شکنجه روحی زندانیان بوده است.

در ۵ مه ۲۰۰۵ هر دو آنها بدون هیچ توضیحی به یمن فرستاده شدند. آنها بدون دادگاه و یا حکم، همچنان در زندان مرکزی عدن در یمن بسر می برند. مقامات یمن در حضور سازمان عفو بین الملل اعتراف کرده اند که این ۲ مرد فقط به دلیل اینکه دولت آمریکا دستور داده، در زندان عدن بسر می برند. یک مقام یمن به سازمان عفو بین الملل شکایت کرده است که: "حالا ما زندان ها را برای دولت آمریکا اداره می کنیم".



"محمد فرج احمد باشمیلا" (که هنوز به دستور دولت آمریکا، بدون داشتن حکم و بدون دادگاهی شدن، در زندانی در یمن به سر می برند) به سازمان عفو بین الملل گفته اند که دستگیرکنندگان آنها گاردهای آمریکایی بوده اند که هر روز آنها را بازجویی می کرده اند. هر دو آنها، که در اندونزی زندگی می کردند، به طور مخفیانه به این زندان برده شده و حتی به آنها گفته نشده است که در کجا (و حتی در کدام کشور) هستند. در بازجویی ها از آنها در مورد القاعده سوال می شده و در این پروسه به آنها اجازه داشتن وکیل و یا ملاقات داده نشده است در حالیکه هرگز محکوم شناخته نشده اند و حکم نگرفته اند. صلاح ۲۷ ساله در آگوست ۲۰۰۳ وقتی که همراه با زن اندونزی تبار خود در حال خرید در جاکارتا بود دستگیر شد. محمد ۳۷ ساله نیز در اکتبر ۲۰۰۳ در اردن دستگیر شد. او همراه با زنش برای نگهداری از مادر بیمارش که قرار بود تحت عمل جراحی قرار گیرد، به اردن سفر کرده بود. این دو مرد با هم دوست هستند ولی از بازداشت همدیگر بی اطلاع بودند. هر دوی آنها گفتند که مدت ۴ روز توسط مأمورین اطلاعاتی اردن، در پروسه مناقصه شکنجه، شکنجه شدند. آنها گفته اند که شکنجه هایی که بر آنها شده است عبارت بودند از کتک و شلاق، با

ترند های جدید آمریکا در کاربرد شکنجه!

واقعیت زندان های مخفی آمریکا در سرتاسر جهان می باشد. دولت آمریکا اصطلاح "تسلیم و انتقال فوق العاده" را برای توصیف به "مناقصه" گذاشتن شکنجه به کار می برد. سازمان عفو بین الملل مدارک فاش شده ای را به دست آورده که در مورد شبکه ای از زندان ها و بازداشتگاه های مخفی آمریکا در اقصی نقاط جهان و مناقصه شکنجه در آنها می باشد. ما درباره مورد های متعددی تحقیق کرده ایم که افرادی توسط مأمورین دولت آمریکا و یا متحدینش دستگیر شده اند و به زندان های مخفی آمریکا در کشورهای مختلف فرستاده شده اند که در آنجا توسط نیروهای پلیس محلی تحت شکنجه قرار گرفته اند. این "گوانتانامو" های مخفی باید درهایشان باز شوند و همه زندانیان آزاد شوند و یا در دادگاه های عادلانه محاکمه شوند.

پیش از این، سازمان عفو بین الملل از دولت آمریکا خواسته بود که جزئیات زندان های مخفی خود را که در رابطه با عملیات به اصطلاح "مبارزه با تروریسم" ایجاد کرده، علنی کند. در ماه آگوست گزارشی در مورد ۲ مرد اهل یمن منتشر شد که عنوان کرده بودند که بعد از دستگیری برای شکنجه شدن به اردن فرستاده شده اند. بعد از ۴ روز شکنجه مداوم، به یک زندان مخفی آمریکایی در اردن برده شده و بیش از یک سال و نیم در آنجا زندانی بوده اند.

علاوه بر اینها، ۲ مرد دیگر به نام های "صلاح ناصر سلیم علی" و

امروز سازمان عفو بین الملل نگرانی خود را در مورد استفاده سی آی ای (سیا) از فرودگاه های اسکاتلند به عنوان ایستگاه بین راه برای انتقال زندانیان (متهم به تروریسم) به کشورهایی که در آنها شکنجه رواج دارد، اعلام کرد. روزنامه گاردین در این باره نوشته است که دولت آمریکا از فرودگاه های "پریستویک" و "گلاسکو" به عنوان ایستگاه بین راه در پروسه دستگیری و انتقال زندانیان (مشهور به پروسه تسلیم و انتقال فوق العاده، یعنی دستگیری اشخاص مشکوک به ارتباط با گروه های تروریستی و فرستادن آنها به کشورهایی که در آنها شکنجه رایج است، و نگه داشتن زندانیان در حبس های درازمدت بدون محاکمه) استفاده می کند. روزنامه گاردین ادعا می کند که پرستویک برای ۷۵ پرواز و گلاسکو برای ۷۴ پرواز از ۲۱۹ پرواز انتقال زندانیان، مورد استفاده قرار گرفته است. گاردین گزارش داده است که بازداشت شدگان حق داشتن وکیل نداشته اند و دستگیری آنها از کمیته بین المللی صلیب سرخ نیز مخفی نگه داشته شده است. بیشتر بازداشت شدگان به کشور مصر فرستاده می شوند و برخی نیز به اردن، مراکش، افغانستان، ازبکستان و سوریه فرستاده شده اند.

یکی از مسئولین سازمان عفو بین الملل، "روزمری برانت"، در این رابطه گفت: "استفاده از فرودگاه های گلاسکو و پریسویک به عنوان ایستگاه بین راه سی آی ای، فقط بخش کوچکی از تصویر بزرگتری از

خارج از آمریکا نگه داشته است، مثل "خالد شیخ محمد" یکی از افراد رده بالای القاعده، و "ابو زبیده".

گروه های طرفدار حقوق بشر گفته اند که ایجاد مقررات موازی برای افراد ارتش و مأمورین اطلاعاتی، در "جنگ علیه تروریسم" غیر عملی است زیرا که جاسوسان و سربازان اغلب با هم کار می کنند و اطلاعاتشان را با هم رد و بدل می کنند.

"تام مالی نووسکی" عضو "سازمان دیده بان حقوق بشر" به نیویورک تایمز گفت: "آنها (جورج بوش و حامیانش) برای اولین بار، صراحتاً می گویند که کارکنان سازمان های جاسوسی و اطلاعاتی باید قادر باشند که به گونه ای غیر انسانی با زندانیان رفتار کنند. شما نمی توانید به سربازان بگوئید که رفتار غیرانسانی همیشه برخلاف وجدان است، اگر آنها با چشم های خودشان شاهد باشند که اعضای سی آی ای اجازه دارند که آن رفتار را داشته باشند."

طرح قانونی مک کین هنوز با مخالفت های سختی در کنگره روبرو است، جائی که برای تصویب شدن باید در آنجا رأی بیاورد.

دفاع کاخ سفید از شکنجه

عملیاتی نشود که توسط "عنصری" از دولت آمریکا، غیر از سازمان دفاع، انجام می شود.

گفته می شود که این طرح پیشنهادی را آقای چینی به همراهی رئیس سی آی ای، پورتر گاس، هفته گذشته به "جان مک کین"، سناتور جمهوریخواه که متن آن قانون اصلی را نوشت، دادند. آنها دلیل آوردند که رئیس جمهور به حداکثر انعطاف پذیری در "جنگ با تروریسم" احتیاج دارد. روزنامه ها نوشتند که آقای مک کین طرح پیشنهادی آنها را رد کرد. سخنگوهای این ۳ نفر از هر نوع اظهار نظری در این مورد خودداری کردند.

واشنگتن نوشته است که افسران سابق سازمان اطلاعاتی آمریکا می گویند که اگرچه اکثر زندانیان مربوط به "جنگ با تروریسم" در بازداشت ارتش آمریکا هستند، سی آی ای ده ها زندانی را در رابطه با مسائل مختلف اطلاعاتی در زندانهای در

کاخ سفید می خواهد که سی آی ای از یک لایحه قانونی (پیشنهادی) که آزار دادن (شکنجه و بد رفتاری) افراد مشکوک به تروریسم که در ایالات متحده آمریکا بازداشت هستند را ممنوع می کند، معاف شود و این قانون شامل آنها نشود.

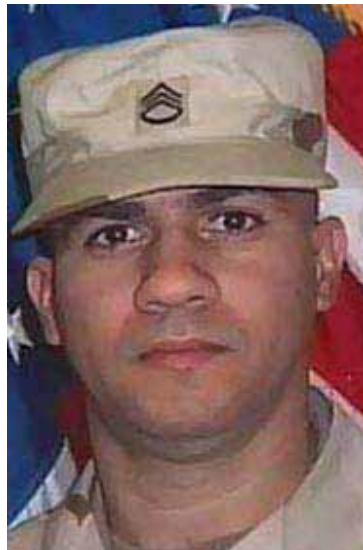
مجلس سنای آمریکا تهدید (۳ هفته پیش) وتوی ریاست جمهوری را نادیده گرفت و قانونی را که رفتار و یا مجازات بی رحمانه، غیرانسانی، یا تحقیرکننده نسبت به هر کسی که در بازداشت دولت آمریکا قرار دارد ممنوع می داند، تصویب کرد.

اما واشنگتن پست و نیویورک تایمز، هر دو از طرف یکی از مقامات "ناشناس" دولت آمریکا، نقل قول کرده اند که دیک چینی، معاون رئیس جمهور آمریکا پیشنهاد تغییراتی در آن ماده قانونی را داده است که آن قانون شامل عملیات ضدتروریستی دولت آمریکا در خارج از آمریکا نشود. و یا شامل

است، یک بار در سپتامبر ۲۰۰۴ و بار دیگر در ماه مه. سروان پروبر شهادت داد که در دوم گروهان مارتینز گفت: "از اسپوسیتو متنفر هستم و می خواهم او را قربانی کنم." (قربانی کردن اصطلاحی است که در دوران جنگ ویتنام مرسوم شد و به کشتن افسران بلند پایه توسط سربازان و درجه داران زیردست آنها اطلاق می شد).

دلایل عمده محکوم کننده ای که علیه مارتینز وجود دارند شامل این واقعیت هستند که این جرم در زمانی اتفاق افتاد که نیروهای ارتش آمریکا در جنگ در عراق بسر می بردند. وکلای مارتینز، که در زندان ارتش در کویت بسر می برد، اعلام کرده اند که هیچ مدرک واقعی ای علیه موکلشان وجود ندارد.

در ماه اپریل گذشته نیز حسن اکبر، گروهان دیگری از ارتش آمریکا، در قتل ۲ افسر، با انداختن نارنجک به داخل چادرهایشان و گشودن آتش به روی آنها در زمانی که در زمان اشغال عراق در ۲۰۰۳ در کویت بسر می بردند، مجرم شناخته شده و به اعدام محکوم شده و در انتظار اجرای حکم بسر می برد. او از بعد از جنگ ویتنام اولین سرباز آمریکایی بوده است که به جرم کشتن هم قطار خود محکوم شده است. از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۱ طبق آمار ارتش آمریکا ۸۲ آمریکایی در ۶۰۰ مورد "قربانی کردن" کشته شده اند.



آلبرتو مارتینز

مجازات اعدام برای یکی از سربازان آمریکایی

یک سرباز گارد ملی آمریکا به جرم کشتن ۲ نفر از افسران ارشد خود در یک پایگاه نظامی نزدیک تکریت در معرض مجازات احتمالی اعدام قرار دارد. گفته می شود که این اولین نمونه گزارش شده سرپیچی و قتل افسران خودی در عراق است.

در یک جلسه بازجویی در کویت، سرهنگ پاتریک راینرت گفت که او طبق مدارک و شواهد موجود معتقد است که گروهان آلبرتو مارتینز ۳۹ ساله از اهالی "تروی" در استان نیویورک، از یک مین ضد نفر و ۳ عدد نارنجک برای کشتن یک سروان و یک ستوان، به دلیل کینه شخصی، استفاده کرده است. افسر بازجو که پیشنهاد محاکمه نظامی این سرباز را کرده، گفت که او مدارک و شواهد محکمی یافته که می توانند به اعدام این سرباز منجر شوند.

سروان فیلیپ اسپوسیتو، ۳۰ ساله، و ستوان لوئیز آلن ۳۴ ساله، در انفجاری که دفتر کار آنها را در یکی از قصرهای صدام حسین در تکریت منهدم کرد، کشته شدند. در ابتدا تصور شد که کشته شدن آنها در اثر اصابت ترکش های غیرمستقیم گلوله های خمپاره شلیک شده به پنجره های ساختمان دفترشان، بود. اما یک متخصص مواد منفجره در دادگاه گفت که آن انفجارات در اثر مین ضد نفر و احتمالاً ۳ نارنجک بوده اند. یک پزشک ارتش نیز شهادت داد که زخم های کشته شدگان با زخم های ناشی از خمپاره و یا راکت مطابقت ندارند.

گفته می شود که سروان فیلیپ اسپوسیتو گروهان مارتینز را از وظایفش بر کنار کرده بود. یک شاهد بنام سروان کارل پروبر گفت که گروهان مارتینز دو بار به او گفته بوده که از سروان اسپوسیتو متنفر

نگاهی به شورش های اخیر در فرانسه

روناک مدائن

به دنبال فرار ۲ نوجوان سیاهپوست از دست پلیس و کشته شدن آنها در اثر برق گرفتگی، شورش های اجتماعی و تظاهرات خیابانی خشونت آمیز در محلات فقیرنشین حومه پاریس در ۲۷ اکتبر شروع شدند و تا چند هفته ادامه داشتند. این شورش ها به کشورهای دیگر اروپایی نیز کشیده شدند و رژیم های سرمایه داری را در کشورهای صنعتی به وحشت انداختند. مدتی بعد در فرانسه حالت فوق العاده و محدودیت رفت و آمد برای نوجوانان (به مدت ۱۲ روز) اعلام شد و حتی تمام سایت های اینترنتی غیردولتی نیز قطع شدند. دولت های سرمایه داری از گسترش یافتن شورش ها به کشورهای دیگر هراس داشتند.

طبقه حاکمه فرانسه و بورژوازی جهانی از این واقعیت وحشت دارند که سرکوب روزافزون و حکومت نظامی نمی تواند برای همیشه جلوی شعله ور شدن آتش خشم زحمتکشان جامعه را بگیرد و هیچ حکومت نظامی و زندان و سرکوبی نمی تواند نارسایی های اجتماعی و بیکاری و بی عدالتی های اجتماعی که در جوامع سرمایه داری ریشه دارند را درمان کند.

انفجار خشم و کینه جوانان خانواده های کارگری و زحمتکشان فرانسه، پیش درآمدی است برای مبارزات طبقاتی آینده. این شورش ها هر چند که از نظر سیاسی متشکل نبوده و رهبری ای برای بیان خواسته های مشخص خود نداشتند، اما انعکاس خشم توده ها علیه فقر، نژادپرستی، خشونت پلیس علیه مهاجرین و ساکنین محلات فقیرنشین بود که با توهین ها و تحقیرهای لفظی عوامل دولت فرانسه و فرمان آنها برای سرکوب شدید روبرو شد.

مقامات دولتی فرانسه از ابراز علنی هیچ نوع تهدید و توهین نسبت به حاشیه نشینان و مهاجرین خودداری نکرده اند. مهاجرینی که اغلب شهروند فرانسه هستند و سالهای بسیاری است که در این کشور کار

سبزه ها و احزاب به اصطلاح چپ LR و LO با دولت همکاری کرده و اعتراضی به سرکوب پلیسی و حکومت نظامی نکردند. مردم زحمتکش فرانسه شاهد بودند که چگونه دولت سرمایه داری با هر چه بیشتر سرکوب کردن توده ها و ایجاد رعب و وحشت در جامعه، گستاخ تر و بی شرم تر می شود.

بحران های اقتصادی اجتماعی فرانسه و وحشت طبقه حاکمه از شورش توده ها موجب شد که یکبار دیگر سیاست ها و ایدئولوژی عمیقاً نژادپرستانه بورژوازی فرانسه در نزد توده ها افشاء شود. سارکوزی در مصاحبه ای، این جوانان را "تفاله ها"، "انگل ها" و "اوباش" جامعه خواند. او با بی شرمی تمام انتقاد و اعتراض مردم نسبت به رفتار پلیس با تظاهرکنندگان را نادیده گرفته و به آنها حق اظهار نظر نمی داد. به عنوان مثال سارکوزی در جواب به "لیلیان تورام" یکی از فوتبالیست های مشهور فرانسه که از رفتار پلیس در شورش های اخیر و سیاست های دولت انتقاد کرده بود گفت که لیلیان تورام حق اظهار نظر در این موارد را ندارد زیرا که "با اینکه او فوتبالیست خوبی است و در این محلات بزرگ شده ولی خیلی وقت است که دیگر در این محلات زندگی نمی کند و بنابراین حق اظهار نظر در این موارد را ندارد." (لیلیان تورام در محلات فقیرنشین پاریس بزرگ شده و کاپیتان سابق تیم ملی فرانسه است.)

در همان روزهایی که مردم جهان در تلویزیونهایشان می دیدند که پلیس پسر جوان دستگیر شده ای را تا سر حد مرگ کتک می زد، سارکوزی در مصاحبه های متعدد خشونت پلیس را تکذیب می کرد. اما طبق آمار رسمی تاکنون بیش از ۲۰۰۰ پلیس ضد شورش به محلات فقیرنشین اعزام شده اند که ۸ نفر از آنها به جرم خشونت شدید علیه مردم بی سلاح بازداشت شدند. بیش از ۶۰۰۰ اتومبیل به آتش کشیده شدند و شرکت های بیمه حجم خسارات را بیش از ۲۰۰ میلیون یورو خسارت اعلام کردند. در ۲ هفته اول شورش ها بیش از ۲۲۳۴ نفر توسط پلیس دستگیر شدند و ۱۴۶۲ نفر از آنان بازداشت شدند. ۳۲۹ نفر افراد بالغ و ۲۸۱ نوجوان بلافاصله دادگاهی شدند و ۲۱۷ نفر افراد بالای ۱۸ سال و

۵۶ نفر نوجوان حکم زندان گرفتند. در محله مارسیلز فقط ۱۳ بچه ۱۰ تا ۱۳ ساله دستگیر شدند.

دولت فرانسه که طبق قوانین فعلی پناهندگی و شهروندی نمی تواند مهاجرین شهروند شده را دیپورت کند، به سرکوب و تهدید و تشکیل پرونده هایی با جرایم اجتماعی برای آنها و مجازات دائم آنها دست زده است. به عنوان مثال بسیاری از کسانی که در شورش های اخیر دستگیر شده اند و برای آنها پرونده درست شده، برای سالهای متمادی حتی قادر به گرفتن پاسپورت نخواهند بود. شورش های اخیر از جانب دولت فرانسه به عنوان معضلی در ارتباط با مسئله مهاجرین وانمود شده است. اما واقعیت این است که این ناآرامی های اجتماعی در واقع شورش فقرای شهری و کارگرانی که زیر خط فقر زندگی می کنند، علیه خصوصی سازی ها و قطع خدمات اجتماعی (مثل کمبود خانه های دولتی و کاهش حقوق بیکاری) و دیگر یورش های دولت فرانسه به حقوق دمکراتیک توده ها می باشند. شورش جوانان محلات فقیرنشین حرکتی مجزا از دیگر اعتراضات جاری در جامعه فرانسه نیست. به عنوان مثال در ماه گذشته به دنبال یک روز اعتصاب عمومی، عظیم ترین اجتماع کارگران و زحمتکشان در خیابان های فرانسه به وقوع پیوست که در چند دهه اخیر بی سابقه بوده است.

واقعیت را بخواهیم، منشاء همه این شورش ها و مبارزات از آنجاست که طبقه حاکمه فرانسه با کاهش سطح زندگی و تعرض به حقوق اجتماعی سیاسی کارگران، برای قدرتمندتر کردن هر چه بیشتر سرمایه های کلان فرانسه و دادن قدرت مانور بیشتر به آنها، برای رقابت آنها در بازار جهانی، گام بر داشته است. سرکوب شدید این مبارزات نیز در همین رابطه صورت می گیرد. کمیته وزرای فرانسه در نشست ۱۱ نوامبر با تغییر جزئی در قانون سال ۱۹۵۵، حالت فوق العاده ۱۲ روزه را به ۳ ماه افزایش داد. قانون ۱۹۵۵ که برای سرکوب مخالفین در مستعمرات فرانسه بوجود آمد و به سرکوب های خونین وحشیانه مردم آن کشورها منجر شد، پیش از این اما هیچگاه در داخل خاک فرانسه اجرا نشده بود و تا امروز حدود نیم قرن است که مورد استفاده قرار نگرفته است.

اعتصاب‌شکنی از سوی اتحادیه‌های کارگری فرانسه

در ۲۱ نوامبر ۱۷۰ هزار تن از کارگران راه آهن فرانسه اعتصاب نامحدودی را در اعتراض به امکان خصوصی کردن راه آهن آغاز کردند. این ششمین اعتصاب راه آهن فرانسه در سال ۲۰۰۵ می باشد. این اعتصاب توسط ۴ اتحادیه عمده راه آهن فرانسه هدایت می شود.

بلافاصله پس از شروع اعتصاب، مذاکرات دولت با اتحادیه‌های کارگری راه آهن شروع شد. یکی از بزرگترین این اتحادیه‌ها CGT می باشد که به حزب کمونیست فرانسه نزدیک است. دولت با رؤسای این

اتحادیه وارد مذاکره شده و ادعا کرد که به هیچ وجه قصد خصوصی کردن راه آهن را ندارد. مذاکرات فوری دولت با اتحادیه‌ها و قول انجام خواسته‌های کارگران، بیشتر از این جهت است که دولت فرانسه نمی خواهد که بلافاصله پس از ۳ هفته شورش‌های خیابانی شهرهای فرانسه، بار دیگر با طبقه کارگر درافتد. شورش جوانان مناطق فقیرنشین فرانسه، اعتراضی بود علیه نژادپرستی و همچنین علیه وضع نابسامان اقتصادی و اجتماعی ساکنین این محلات که کارگران فقیر و زحمتکش کم درآمد شهری هستند. یکی از شیوه‌های دولت فرانسه برای سرکوب نارضایتی‌ها در جامعه، ایجاد دو دستگی و اختلاف میان زحمتکش‌ها می باشد. در نتیجه دولت فرانسه برای جلوگیری از طولانی شدن اعتصابات راه آهن و اوج گرفتن خشم کارگران و سپس اتحاد کارگران

اعتصابی با شورشیان محلات فقیرنشین، به مذاکره با اتحادیه‌ها نشست.

اتحادیه‌های کارگری و حزب سوسیالیست و حزب به اصطلاح کمونیست فرانسه نیز در راه رسیدن به اهداف دولت قدم گذاشته و از شورش جوانان هیچ دفاعی نکردند. آنها نیز همچون دولت سرمایه داری فرانسه در تلاشند که هیچ اتحادی میان کارگران و فقرای شهری در شورش‌های اخیر بوجود نیاید. اتحادیه‌های کارگری و این احزاب ذکر شده در تلاشند که مبادا اعتراضات و اعتصابات کارگری نیز به حرکاتی قهرآمیز علیه دولت تبدیل شوند، و به همین دلیل در میز مذاکره با دولت، دست و دلبازی نشان داده و وعده‌های توخالی دولت را پذیرفته و درصد شکستن اعتصاب هستند.

قانون مذکور امروز به عنوان ابزاری برای آماده سازی دولت فرانسه برای مقابله با مبارزات توده‌ها مورد استفاده قرار گرفت. طبق این قانون پلیس حق دارد که بدون مجوز به هر خانه مشکوکی هجوم ببرد و افراد خانواده را دستگیر کند. دولت می تواند هر نوع اعتصاب و تشکلی را ممنوع کند و رسانه‌ها را سانسور کند. باید دانست که غصب قدرت و کنترل علیه شهروندان غیرنظامی، در چنین حد و درجه‌ای، در تاریخ اخیر فرانسه بی سابقه بوده است.

دولت برای جلب حمایت افکار عمومی از تمدید حکومت نظامی و گسترش خشونت پلیس و سرکوب دولتی در محلات فقیرنشین، به شکل حساب شده‌ای به افکار و احساسات نژادپرستانه و ضدپناهنده عقب مانده ترین اقشار جامعه دامن زده و اعلام کرد که حکومت نظامی برای اخراج مهاجرین غیرقانونی که رهبری شورش‌ها را داشته اند ضروری است. سارکوزی از مجلس فرانسه درخواست کرد که اجازه اخراج هر کسی را که در شورش‌ها نقش داشته و در خیابان توسط پلیس دستگیر شده به دولت بدهد. به عنوان مثال یکی از مقامات دولتی نیز در برنامه‌ای رادیویی در روز ۱۶ نوامبر گفت: "چند همسری در میان مهاجرین یکی از مهمترین عوامل شورش‌های اخیر بوده است. دولت‌ها تاکنون در مورد

چندهمسری مهاجرین بی تفاوت برخورد کرده اند. دولت قبلی به خانواده‌های این افراد به عنوان مهاجر اجازه ورود به فرانسه را داد و مشکلات اخیر را بوجود آورد. چندهمسری موجب می شود که فرزندان این خانواده‌ها فرهنگ جامعه فرانسوی را نپذیرند و در آنها رفتار خشونت آمیز رشد می کند. در نتیجه نمی توانند کار پیدا کنند. تمام کمک‌های دولتی به این خانواده‌ها باید قطع شود که مجبور شوند به قوانین فرانسه احترام بگذارند." سارکوزی نیز در مصاحبه‌ای در این مورد همین نظرات را بیان کرد و گفت: "باید خانه‌های دولتی را از این ریشوهایی که چندهمسر و ده‌ها بچه دارند بگیریم." او گفت که دلیل فقر و بیکاری مهاجرین، نژادپرستی و ضعف سیستم نیست، بلکه خرید و فروش مواد مخدر و فعالیت‌های مافیایی این افراد است. سارکوزی سپس روی ضرورت تشدید خشونت پلیس تأکید کرد و گفت که یکی دیگر از دلایل شورش‌های اخیر این است که دولت همیشه با سیاست‌های سارکوزی (افزایش نیروی پلیس و اخراج مهاجرین بزهکار و قطع کمک‌های دولتی) مخالفت کرده است.

دولت با علم کردن وضعیت خانوادگی (چندهمسری) تعداد محدودی از خانواده‌های مهاجرین، قصد دارد که سرکوب گسترده و پایمال کردن

حقوق دمکراتیک توده‌ها و دستگیری‌ها و دیپورت مهاجرین را، توجیه کند و مخالفت مردم را با سیاست‌های راست و ضدکارگری دولت، و نارضایتی عمومی علیه فقر و بیکاری را به سمت احساسات ضدپناهندگی کانالیزه کند.

بعد از اینکه شورش‌ها اوج گرفتند، سارکوزی مورد انتقاد جناح شیراک قرار گرفت. شیراک از سارکوزی به خاطر "تفاله و اوباش" خواندن جوانان شورشگر انتقاد کرد. اما برقراری مقررات منع رفت و آمد از جانب سارکوزی مورد انتقاد هیچکدام از جناح‌های طبقه حاکمه فرانسه و هیچکدام از نمایندگان مجلس فرانسه منجمله نمایندگان احزاب به اصطلاح سوسیالیست و کمونیست قرار نگرفت. همه جناح‌های بورژوازی فرانسه از اقدامات ضروری برای دفاع از حقوق بورژوازی و تقویت سیستم دولتی برای سرکوب طبقه کارگر هم نظر هستند. جناح شیراک که امیدوار است جلوی موفقیت‌های احتمالی سارکوزی را در انتخابات آینده بگیرد، در سخنرانی‌ای در اوایل ماه گذشته از سخنان نژادپرستانه سارکوزی انتقاد کرد. اما مردم فرانسه فراموش نکرده اند که همین سخنان سارکوزی را ژاک شیراک در سال ۱۹۹۱ تکرار کرده بود. شیراک در آن سال گفت: "مشکل ما کارگرها نیستند. مشکل اصلی ما سپاه‌ها و مسلمان‌ها هستند. کارگر فرانسوی که

خودش و زنش به سختی کار می کنند و ۱۵۰۰۰ فرانک درآمد دارند، مرد همسایه را می بیند که ۴ تازن و یک عالمه بچه دارد و ۵۰۰۰۰ فرانک هم از دولت کمک مالی می گیرد و کار هم نمی کند. این مسئله، اگر بوی گند و سر و صدای آن مهاجرین را در نظر نگیریم، کارگر فرانسوی را خشمگین کرده و او را به سمت مخالفت با سیاست دولت می کشاند. و حق هم دارد، و گفتن این واقعیات نیز نژادپرستی نیست."

سرکوب شورش جوانان حومه شهرها و تشدید قوانین ضدکارگری و دیپورت ضدپناهنده، دستگیری و دیپورت پناهندگان، تهدید شهروندان سیاهپوست به لغو حق شهروندی و دیپورت آنها، و دیگر اعمال غیرقانونی و توهین آمیز سارکوزی و دیگر اعضای دولت فرانسه علیه توده‌ها، حمایت "ژان له پن" رهبر حزب فاشیستی "جبهه ملی فرانسه" را نیز جلب کرده است. ژان له پن در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های متعدد گفته است که خوشحال است از اینکه بالاخره سارکوزی و رهبران دیگر احزاب به حقانیت سیاست‌های جبهه ملی (فاشیست) پی برده اند و شعارهای این حزب را تکرار می کنند.

فاجعه ۱۱ سپتامبر و دیدگاه‌ها!

با گذشت زمان واقعیات چه می‌گویند؟

غلام امیدوار

قسمت سوم

جریان‌ات راست بودند که موضع خود درباره ۱۱ سپتامبر را در بیانیه "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی" در سطح جنبش پخش کردند. در حالیکه مدت زمان کوتاهی پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر روشن شده بود که این فاجعه بهانه‌ای است که طبقه حاکمه آمریکا از آن در جهت پیشبرد اهداف سیاسی، اقتصادی و نظامی خویش بر علیه کارگران و خلق های جهان و همچنین در تضادشان با دیگر امپریالیست‌ها مورد بهره‌برداری قرار داده است، این جریان‌ات به دنباله روی از ادعاهای بلندگوهای امپریالیستی پرداختند. در اینجا بود که بار دیگر طبقه کارگر و خلق های ایران گذشته از ادعاها و برنامه های به ظاهر چپ و رسماً اعلام شده این جریان‌ات به ماهیت واقعاً راست و سازشکارانه تحلیل و موضع آنها پی بردند. آن تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌ها بار دیگر معیاری گردیدند تا خلق های ایران حتی الامکان بفهمند دوستان آنها چه جریان‌اتی و دشمنان آنها کیانند.

این سه جریان با قبول درستی ادعاهای دولت آمریکا و بدون کمترین توجه به انگیزه‌ها و اهداف آشکارا اعلام شده مقامات آمریکائی و بدون در نظر گرفتن کارنامه و سابقه افراد و جریان‌اتی مانند بن لادن و القاعده و پیوند و نفوذ سازمان جاسوسی سیا و سازمان های جاسوسی عربستان و پاکستان با این فرد و جریانش، پذیرفتند که فاجعه ۱۱ سپتامبر بدون اطلاع و بدور از چشم دستگاه های بسیار پیچیده امنیتی آمریکا توسط دار و دسته سیا ساخته بن لادن انجام گرفته و افراد بن لادن هم برای کسب "رضایت خدا" و گرفتن جواز ورود به "بهشت موعود" به چنین اقدام بسیار دقیق و مرگباری دست زدند. این سه جریان در آن اعلامیه بدون ارائه هیچگونه مدارک و شواهد و بدون کمترین استدلال علمی مبتنی بر عملکرد بن لادن و القاعده و کارنامه شان که تماماً در خدمت منافع امپریالیسم بوده اند، می‌گویند چنان عملیات دقیقی پنهان از دید دستگاه های امنیتی آمریکا توسط "جریان‌اتی" صورت گرفت که "به نام مذهب و دین" و از طریق "تهدید" و همچنین "انتحار در این یا آن گوشه جهان" - البته نه برای تأمین منافع مادی

آری! پس از تمامی تبلیغات و عربده کشی های جهت دار اما مرعوب کننده بود که در واقع بسیاری از جریان‌ات چپ به جای دیدن این حقایق و تحلیل صحیح از فاجعه ۱۱ سپتامبر به دلیل ماهیت راست و سازشکار نگرش خود، مرعوب آن تبلیغات گردیدند و بدون ارائه هیچگونه مدارک و شواهد و حتی کمتر از آن، بدون هیچ استدلال علمی، ادعاهای دروغین مقامات آمریکا را پذیرفتند که مطابق آن گویا جریان‌ات مذهبی و اسلامی به آن عملیات بی سابقه بدور از چشم آن ۵۱ نهاد امنیتی و در رأسشان سیا و اف.بی. آی و ان.اس. ای دست زدند. جریان‌ات به اصطلاح چپ با پذیرش آن ادعا و باز بدون کمترین توجه به بحران سیستم سرمایه داری جهانی و حدت تضادهای آن (شواهد زیادی حتی در آن زمان در دست بود که بیانگر رشد اختلافات درون هیات حاکمه آمریکا در مورد عراق و کلاً منطقه خاورمیانه بود و هست) و بدون توجه به نیاز امپریالیسم آمریکا برای بکار انداختن ماشین نظامی خود به منظور تحقق اهداف توسعه طلبانه اش به تحلیل ۱۱ سپتامبر پرداختند. این جریان‌ات در حقیقت با تکیه به همان ادعاهای دولت آمریکا، به آن تحلیل همراه کننده و بدتر از آن، به آن دستورالعمل هائی رسیدند که در واقع عمق ورشکستگی این دسته از جریان‌ات را بار دیگر به اثبات رساند. هرچند بخش بزرگی از چپ ایران و کلاً جهان از آن رویداد - که به بهانه آن زندگی میلیون ها کارگر و زحمتکش جهان بطور وحشیانه ای که ذات سرمایه داری انحصاری است رقم خورد - تحلیل مجموعاً مشابه و همراه کننده ارائه داد ولی در عین حال میان جریان‌ات این بخش در این زمینه تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. جریان‌ات زیادی از این طیف از همان ابتدا مقابل عربده کشی های هدفدار امپریالیست‌ها هرچند با نگرشی سطحی ایستادگی کردند ولی جریان‌اتی از این طیف آشکارا همان را خواستند که در واقع دولت آمریکا با شعار "یا با ما، یا بر علیه ما" و زیر نام "جهان متمدن" - یعنی آمریکا و شرکا و سرسپردگانش - از همان لحظه ای که واقعه ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد سازماندهی کرد. حزب دمکرات کردستان، سازمان نیمه "توده" ای راه کارگر و جریان شبیه "اکثریتی" فدائیان خلق از جمله این

روی زمین بلکه برای جستجوی "راهی بر بهشت موعود" در آسمان - به این عملیات دست زدند. بعداً یکی از همین جریان‌ات سازشکار، یعنی حزب دمکرات کردستان، بر پایه چنان موضع‌گیری رسوائی، فرصت را غنیمت شمرد و، با این هدف که در کارزار جنگی آمریکا سهمی از خدمتگزاری را نصیب خویش گرداند، هنگامی که جورج بوش برای دور دوم به ریاست جمهوری انتخاب شد به "نمایندگی" از طرف مردم ایران به او تبریک گفت! گرچه این حزب سپس مورد "گلایه" یکی از اعضای "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی" یعنی سازمان راه کارگر قرار گرفت ولی راه کارگری‌ها حتی به روی خود نیاوردند که چنان عملی از سوی یارانشان یعنی حزب دمکرات نتیجه منطقی چنان تحلیل و موضع‌گیری است که خود راه کارگر نیز در تأیید مواضع آمریکا پایش را امضاء کرده بود.

در نتیجه همان تحلیل و همین نگرش طبقاتی است که ما شاهدیم سه جریان نامبرده در آن شرایط به قدری از تهدیدها و خشم امپریالیسم آمریکا وحشت زده شده بودند که در بیانیه مشترک خویش از "جهان متمدن"، یعنی همان جهانی که جورج بوش با تهدید و ارباب به سفش می‌کرد، می‌خواست تا علیه "تروریسم" متحد شود و هرچه در توان دارد از جمله "تمامی امکانات" بین المللی را جهت تعقیب و مجازات "تروریست‌ها" بکار بندد.

یکی دیگر از جریان‌ات به اصطلاح چپ ایرانی که در آن شرایط، در جریان واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر بار دیگر جایگاه راست و سازشکارانه خود را نشان داده حزب کمونیست کاغذی منصور حکمت است. این حزب با تحلیلی مشابه اما با تفاوت های ظاهری به برخورد با ۱۱ سپتامبر پرداخت و سرانجام نیز با رسوائی تمام ضمن صدور "اجازه نامه" برای ارتش تجاوزگر آمریکا برای حمله به افغانستان آشکارا ماهیت راست و اپورتونیستی خویش را فاش ساخت. البته حزب منصور حکمت در تمام این سالها پرچم مبارزه علیه "اسلام سیاسی" را بلند کرده و می‌کوشد آنرا بمثابه "دشمن اصلی" کارگران و زحمتکشان ایران و تهدیدی برای "بشریت متمدن" معرفی کند. گوئی "اسلام سیاسی" هیچگونه ارتباطی با مناسبات اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری (در ایران تحت مناسبات سرمایه داری وابسته) نداشته و پدیده ای "آسمانی" است. این حزب همزمان با فحاشی به کمونیست های انقلابی، همانند بسیاری از تندپیچ های تاریخ حیات کوتاه خویش، در جریان ۱۱ سپتامبر صفحه دیگری را به تاریخچه راست و غیر انقلابی خود اضافه کرد. در حالیکه تمامی حقایق

نشان می دادند که ۱۱ سپتامبر در خدمت سیاست های جنگ طلبانه و توسعه طلبانه امپریالیسم آمریکا به وقوع پیوسته است. در حالیکه به بهانه خطر تروریسم و ۱۱ سپتامبر دولت آمریکا بی پرده می گفت که چه نقشه پلیدی برای خلق های تحت ستم دنیا کشیده است، و می گفت که بخش های زیادی از جهان را به دژ نظامی - پلیسی خود بدل خواهد ساخت و در "مبارزه علیه تروریسم" هیچ نقطه ای از جهان از لشکرکشی او مصون نخواهد بود، در چنان شرایطی آقای منصور حکمت بر پایه رسالت و وظیفه همیشگی خود و حزبش - که در بهترین حالت چیزی به جز گرد و غبار پراکنی گمراه کننده و آب به آسیاب امپریالیسم و ارتجاع وابسته به آن ریختن نبود - به میدان آمدند تا زیر نام "کمونیسم" و "کارگر" در "تحلیل" آن رویداد اینبار نیز همسوئی خود را با امپریالیست ها و دشمنان مردم به نمایش بگذارند. حزب کاغذی حکمت اینبار نیز با تفسیری ژورنالیستی، تفسیری که مایه اش را از ادعاها و تبلیغات امپریالیسم گرفته بود، آن رویداد را "جنگ" بین دو سوی "تروریسم" و یا "جنگ تروریست ها" نامید. جنگی که در یکطرفش "تروریسم اسلامی و جنبش ارتجاعی و کثیف اسلام سیاسی قرار گرفته است" تروریسمی که خود "زمانی دست پرورده و مخلوق آمریکا و غرب" بوده، "مخلوقی" که حال دیگر در راه "ایده جهاد اسلامی" با خون ریختن چه در "راه خدا و مکتب"، چه برای "آزادی قدس" و "رهایی سرزمین اسلام" از "چنگال" خالق و سازنده اش یعنی از "چنگال صهیونیسم و امپریالیسم خونخوار جهانی"، به جنگ با او برخاسته است.

عجبا! "دست پرورده و مخلوق" بر علیه خالقش به پا خواسته آنهم در "راه خدا و مکتب" و "ایده جهاد اسلامی". به این می گویند تحلیل طبقاتی از نوع حزب کمونیست کاغذی. منصور حکمت برای اینکه از مسیر رسالت خود و حزبش خارج نشود و در این مورد واقعاً در مقابل امپریالیسم خود و حزبش را به رقص درآورد، همسو با تبلیغات جهتدار دولت آمریکا و زیر نام مبارزه با "اسلام سیاسی" و علیه "تروریسم اسلامی" به طرز بیشرمانه ای کینه خود و حزبش را نسبت به مبارزات ضد امپریالیستی خلق های تحت سلطه منطقه از جمله مقاومت قهرمانانه خلق فلسطین در مقابل امپریالیسم و صهیونیسم را چنین بیان می دارد: "زمانی بود که چپ سنتی و "ضدامپریالیست" خشونت های کور و تروریسم عنان گسیخته جریانات جهان سومی و ضد عربی را اگر نه به دیده تحسین، به دیده اغماض می نگریست" و می نویسد: "تروریسم گروه های فلسطینی "اعم از

اسلامی و غیر اسلامی"، "نمونه های برجسته این تروریسم "مجاز" در دوره های قبل بودند". بله! خوش رقصی در درگاه امپریالیست های هار و مرتجع از این بهتر نمی شود. منصور حکمت در توجیه سیاست های جنگ طلبانه و توسعه طلبانه امپریالیسم آمریکا بر علیه کارگران و خلق های جهان به بهانه "تروریسم اسلامی" با بیشرمی تمام می پرسد: "چه کسی می تواند به "آمریکا" در سیاست نظامی اش خرده بگیرد وقتی ۶۰۰۰ نفر از "مردمش" را با چنان قساوتی کشتند؟ چه چیزی بدیهی تر از اقدام نظامی دولت آمریکا برای کوبیدن این تروریسم و مصون کردن "شهروندانش"، و بلکه مردم جهان از جنایات بعدی ای است که می تواند در راه باشد؟" واقعاً اقتضاح و ننگ سیاسی از این بیشتر می شود که کسی که ادعا می کند به "کمونیسم" و "کارگر" اعتقاد دارد، یک لحظه، حتی یک لحظه فکر کند کارزار نظامی آمریکا برای "مصون کردن" شهروندانش و شرم آورتر برای "مصون کردن" "مردم جهان" از خطر تروریسم بوده و به همین دلیل است که دولت آمریکا چنین میلیتاریسم عنان گسیخته ای را سازمان داده است. آنهم در برابر تروریسمی که "دست پرورده و مخلوق" خود او بوده است. چنین تفکر و جریانی نه آزادیخواه بلکه آتش بیار معرکه امپریالیست هاست. حکمت و حزبش در تداوم فرورفتن در منجلاب سیاسی ناشی از اتخاذ اینگونه مواضع است که سرانجام در کنار سرسپردگان "دست پرورده و مخلوق" آمریکا یعنی سلطنت طلبان، این نوکران خانه زاد امپریالیسم آمریکا که از بوی "خر داغ کردن" امپریالیسم به وجد آمده اند، قرار گرفت و حتی جنبش ضد جنگ و ضد امپریالیستی میلیون ها تن از کارگران و توده های تحت ستم در سراسر دنیا بر علیه جنایات آمریکا و متحدین در افغانستان و عراق را محکوم نموده و به مسخره گرفت. در حالیکه جنبش ضد جنگ، ضد امپریالیستی مردم جهان در مقابل جنگ و میلیتاریسم تجاوزکارانه، توسعه طلبانه و غارتگرانه امپریالیسم در سراسر دنیا پا می گرفت، حزب کمونیست کاغذی این جنبش توده ای را با این ارزیابی که "جنبش "انساندوستانه" و صلح طلبانه پاسخ شرایط امروز نیست"، محکوم و تقبیح می کرد. این جریان می نویسد: "چنین موضعی دخالت آمریکا در افغانستان را محکوم می کند، اما در قبال حاکمیت طالبان از خود سلب مسئولیت می کند"، و در ادامه، وحشت تمام و کمال خود از جنبش ضد جنگ، ضد امپریالیستی مردم جهان را به نمایش می گذارد و می نویسد: "اگر این جنبش بر ذهنیت و عمل مردم ناراضی غلبه پیدا کند، بشر متمدن صحنه را برای

تروریست های غربی و شرقی خالی خواهد گذاشت" و در همین ضد و نقیض گوئی های همسو با کارزار جنگی امپریالیسم، کار و "وظیفه کمونیست های نوین، کمونیست های مارکس" را "پیدایش یک خط مشی فعال" و "پیشرو" می داند. اما ببینیم ماهیت این "خط مشی فعال" و "پیشرو" که قبل از هر چیز با توده های خشمگین و ناراضی از جنایات امپریالیسم در سراسر جهان از در عناد در آمده از زبان حکمت چیست؟ خود او پاسخش را به این ترتیب، یعنی دفاع از استراتژی جنگی امپریالیسم، می دهد و می نویسد: "در قبال نفس حمله آمریکا به افغانستان چه می توان گفت. آیا "دست ها از افغانستان کوتاه!" یک موضع اصولی و پیشرو است؟" او می گوید: "مردم افغانستان و اپوزیسیون آن جز این به شما خواهند گفت". بله آقای حکمت درست گفته، البته که اپوزیسیونی "دست پرورده و مخلوق" آمریکا که در ستمگری و سرکوبگری جهت خدمت به منافع امپریالیسم، ستمگری و سرکوب بر علیه خلق افغانستان هیچ چیز کمتری از دار و دسته مزدور طالبان یعنی یکی دیگر از نیروهای "دست پرورده و مخلوق" آمریکا نداشته و ندارند یعنی نیروهای وابسته و مرتجع جبهه شمال، حمید کرزای و ظاهرشاه و دیگر مرتجعین افغانی "جز این" می گفتند و منصور حکمت نیز با تبلیغ و حمایت از موضع این مرتجعین، خود و حزبش را البته در زمینه خوش رقصی برای امپریالیسم یک قدم به آنها نزدیکتر کرد. تا جائی که همه، اتحاد تقریباً اعلام نشده حزب کمونیست حکمت با "ظاهرشاه" های ایران را در این پروسه دیدند. در همین مسیر، تئوریست حزب کاغذی "خط مشی فعال" و "پیشرو"، "کمونیست های نوین" یعنی خود و حزبش را چنین بیان می کند: "اما سرنگونی طالبان توسط ارتش های خارجی بخودی خود محکوم نیست" و "باید سرنگون شود". راستی این حزب راجع به سرنگونی طالبان توسط چه ارتشی، سینه می زند؟ اصولاً آیا این سرنگونی برای تأمین منافع مادی، سیاسی، اقتصادی و نظامی چه طبقه اجتماعی و برعلیه چه طبقه یا طبقاتی صورت می گیرد. گرچه این واقعیت برای بسیاری آشکار بود ولی منصور حکمت آگاهانه خود را به آن کوچ زد. اینها سؤالاتی است که حکمت و حزبش و دیگر جریانات تقریباً همگون با آن به لحاظ بینش طبقاتی، مثل "کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی"، هیچ پاسخی برای آن ندارند. "کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی" آنطور که دیدیم هدف آن جریان که یازده سپتامبر را آفرید رسیدن به "بهشت موعود" ارزیابی کرد و به آمریکا در جهت استفاده از "حق" خود توصیه می کرد

تبلیغات جهت دار آمریکا که در چند سال قبل از یازده سپتامبر آغاز گردیده بود، مدعی شدند که اسامه بن لادن و جریانش بدور از "چشم" دستگاه های بسیار پیچیده امنیتی آمریکا به چنان عملیات مرگباری دست زدند.

از سوی دیگر، بسیاری از این جریانات واقعیت بحران سرمایه داری جهانی و بطور مشخص بحران مزمین اقتصادی آمریکا را می پذیرند. آنها رشد این بحران و حدت یابی تضادهای سیستم و نیاز امپریالیسم به تقسیم مجدد جهان را هم می پذیرند، اینها همگی می پذیرند که در چنین چارچوبی طرح حمله به افغانستان و عراق و اشغال این دو کشور از پیش در دستور کار حاکمین مرتجع آمریکا قرار گرفته بود. این "لیدر"ها ظاهراً قبول می کنند که آمریکا با توجه به این مجموعه شرایط و عوامل مادی، ناگزیر از اجرای "پروژه آمریکای قرن جدید" بوده و هست. اما آنجا که پای پذیرفتن نتایج منطقی این تحلیل به میان می آید و معلوم می شود که با توجه به زمینه های فوق فاجعه ۱۱ سپتامبر کاملاً با آگاهی محافل قدرت در هیأت حاکمه آمریکا صورت گرفته و معلوم می شود که نشانه های بیشماری در دست است که برخی سازمان ها و محافل قدرت در آمریکا از قبل از چنین حمله ای آگاه بودند، "لیدر"ها و افراد فوق درجا زده و صرفاً ادعاهای عوامفریبانه رسمی خود دولت آمریکا را قبول و تکرار می کنند. این جریانات در واقع با همین تحلیل، خود را دچار تناقض می کنند.

ادامه دارد...

دولت آمریکا جهت اجرای نقشه های جهانش می خواهد یعنی در چارچوب "پروژه آمریکای قرن جدید" و بهانه "مبارزه علیه تروریسم"، چهره یک "دشمن" در افکار عمومی مردم جهان و مشخصاً مردم آمریکا خلق شود. در تحلیل از ۱۱ سپتامبر، "سازمان فدائیان - اقلیت" نیز به همین تزی بی پایه و اساس چرخش متوسل شده و مدعی گشت اسامه بن لادن سگ زنجیری است که زنجیر پاره کرده و حال ارباب خود را گاز می گیرد.

در این میان باید به تحلیل های غیرواقعی افرادی نظیر مرتضی محیط نیز توجه کرد که مانند برخی جریانات که رویداد یازده سپتامبر را حاصل یأس و ناامیدی خرده بورژوازی که زیر فشار سرمایه های امپریالیستی بطور روزافزون نابود می شود، ارزیابی کردند. این جریانات و افراد همگی با تفاوت های ظاهری و بدون هیچگونه مدرک و شواهدی در تحلیل هایشان به چنین نتیجه گیری های غیرواقعی و انحرافی رسیدند. بدون این که این تحلیل آنها بر معیارهای علمی مبتنی باشد، این جریانات بدون استدلالی که بتواند با رجوع به عملکرد بن لادن در پراتیک نشان دهد که این مزدور شناخته شده سیا و جریانش در چنان تضادی با منافع امپریالیسم قرار گرفته که بر علیه او برخاسته، چنین به اصطلاح تحلیلی را ارائه دادند. تحلیل های بی پایه آنها در شرایطی ارائه شد که بسیاری از آنها ظاهراً خود می پذیرند که ارگان های امنیتی مثل سازمان سیا با بن لادن و القاعده پیوند و بر روی آنها نفوذ داشته اند. ولی بدون توجه به همین واقعیات آنها تنها با اتکاء به

تا برای تعقیب و مجازات "تروریست ها" از به کارگیری "تمامی اهرم های" بین المللی کوتاهی نکند. منصور حکمت هم در حالیکه این جنگ را "جنگ تروریست ها" خواند، آن را کارزاری قلمداد کرد از سوی آمریکا برای "مصون" نگاهداشتن نه تنها "شهروندان" بلکه "مردم جهان" در مقابل تروریست های اسلامی که "در راه خدا و مکتب" با "پناهگاه" "ملی- مذهبی و خرده بورژوازی" واقعه خونبار ۱۱ سپتامبر را آفریدند. البته باید اضافه کرد تحلیل این جریان دربار یازده سپتامبر با تحلیل بسیاری از جریانات و افراد سیاسی دیگر دارای فصل مشترک های زیادی است. هر دوی این جریانات با تأیید تمام یا بخشی از ادعاهای امپریالیسم آمریکا در مورد ۱۱ سپتامبر اساس تحلیل های خود را بر آن ادعاها گذارده و در عمل هر یک به درجه ای به آتش بیار معرکه تجاوز و لشکرکشی ارتش اشغالگر آمریکا و متحدینش تبدیل گشتند.

جریاناتی مانند سازمان فدائیان - اقلیت نیز برای حل تناقض تحلیلشان از یازده سپتامبر، به تزی بی پایه و اساس "چرخش" اتکاء کردند. این تزی چرخش نیز در واقع همان ایده ای است که طبقه حاکم آمریکا برای فریب افکار عمومی مطرح نموده است. تحلیل گران اینچنینی در آمریکا تا قبل از یازده سپتامبر ارتباط نهادهای قدرت مانند سازمان سیا را با بن لادن و القاعده هرگز انکار نکرده اند، اما در این تحلیل ها با انگیزه های معین، کوشش فراوانی به خرج داده شده تا از بن لادن و سازمانش در همان جهتی که

فصل دوم کتاب بذره های ماندگار

"داد" برای "بیداد" یک شکنجه گر

بقیه از صفحه ۱۹

نفرت نسبت به شکنجه گران، نیز تنها به عنوان یک نمونه و مثال مطرح است. واقعیت این است که چنان تبلیغاتی - که چه طراحانش به آنها آگاه باشند و چه نباشند، تنها در خدمت پخش ایده های "مصلحانه" در جامعه ای ایران قرار دارد - امروز از زبان افراد مختلفی شنیده می شود. اتفاقاً، اخیراً شنیدیم که فردی به عنوان زندانی سیاسی دوره ای شاه، در مقام انتقال تجربه و درس هائی از گذشته به دیگران، در یک گفتگوی اینترنتی در پلنک، با نام بردن از یکی از شکنجه گران معروف اوین به نام رسولی، بدون هیچ خجالتی مطرح کرده است که پس از قیام بهمن به دوستی با او پرداخته و همیشه با او روبوسی می کرده یا می کند و... شخص مزبور برای به اصطلاح تجربه آموزی، با طرح چنین سخنانی کوشیده بود (البته کاملاً قابل درک است که وی ممکن است به عمکرد و تأثیر سخنانش کاملاً آگاه هم نباشد) قبح سازش و همکاری با یک شکنجه گر را در ذهن ها شکسته و به خطا،

فروشناسدن آتش خشم توده های رنج دیده ای ایران نسبت به وضع موجود می باشد، خرده بورژواهای مزبور نیز با هم آوازی با مرتجعین بورژوا، در آن جهت می کوشند.

اتفاقاً بحث در مورد مثال یاد شده، واقعیت هائی را آشکار می سازد. امروز توده های ستم دیده ای ایران برای فروخوردن و فراموش نمودن خشم و کینه ای طبقاتی خود، از هر سو مورد بمباران ایدئولوژیک قرار گرفته اند؛ و ما شاهد آنیم که در تبلیغاتی که چه از جانب قلم بدستان خود رژیم، چه از طرف "ناکسان" وابسته به آنها و چه از طرف خرده بورژواهای سردرگم متوهم به راه افتاده است، همه ای آنها از توده های رنج دیده ای ایران این را طلب می کنند که ستمگران و شکنجه گران شان را بخشیده و طریق صلح و دوستی با آنها در پیش بگیرند. در این چارچوب، می توان دید که ابراز دوستی خانم حاجبی با حسینی شکنجه گر، و نکوهیده شمردن خشم و

تبلیغات این روشنفکران خرده بورژوا - که دچار اوها م بوده و تصورشان بر آنست که اقدامات انقلابی بر علیه سیستم و رژیم حاکم، راه به جایی نبرده و حتی وضع را از آنچه که هست بدتر خواهد کرد - آنچنان با تبلیغات آگاهانه ای مروجین و مبلغین طبقات استثمارگر در جهت حفظ شرایط ظالمانه ای حاکم، تنیده شده است که در بسیاری مواقع، تفکیک آن دو از یکدیگر ناممکن و تشخیص ماهیت طراحان شان، چندان آسان نیست. مثلاً در چنین اوضاعی است که می بینیم که در شرایطی که یکی از معضلات مهم قلم بدستان و ایدئولوگ های طبقه ای حاکم،

نوازش قاتلین عزیزان و جگرگوشه‌های مردم را، برخورد "متمدانه" جلوه دهد. این نمونه نیز نشان می‌دهد که اتخاذ مواضع آنچنانی در قبال شکنجه‌گران یک امر اتفاقی نیست، بلکه موضع طیفی از سخنگویان و قلم‌بدستان خرده‌بورژوا و اقلتار مرفه سرمایه‌دار در قبال مسائل حاد مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی کنونی ایران است. در برخورد به موضوع فوق‌الذکر، لازم است به این بیاندیشیم که نتیجه‌ی عملی چنان اظهارات و دلسوزان‌ها نسبت به شکنجه‌گران دوران شاه چیست و کسانی که به عنوان زندانیان سیاسی دوره‌ی شاه، کینه داشتن به شکنجه‌گر را امری نکوهیده و دوستی و همکاری با او را برخورد "متمدانه" جا می‌زنند، با این اظهارات چه پیامی به مردم ایران می‌دهند؟! منطبق قضیه، پیچیده نیست. اگر زندانی سیاسی سابق، شکنجه‌گر دوره‌ی شاه را می‌بخشد، چرا خانواده‌ی زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی که عزیزان‌شان را از همان زندان یکسر به مسلخ برده و کشتند، چنین نکنند! بگذار چنین شود تا شاید بتوان از وقوع حرکت‌های انقلابی در جامعه جلوگیری کرد و از بار "خشونت" ستمدیدگان بر علیه ستمگران در جامعه، کاست؟! البته این امر که چنان اندرزه‌ها و تلاش‌ها تا چه حد می‌تواند در کاستن از آهنگ مبارزات انقلابی در جامعه تأثیر داشته باشد، موضوع دیگری است، اما، این واقعیت را هیچ کس هم نداند، دست‌اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی خوب می‌دانند که آتش دل‌های سوزان از خشم و نفرت طبقاتی کارگران و دیگر توده‌های ستمدیده‌ی ایران بسیار بسیار شدیدتر از آن است که با چنین سخنانی، اندکی تسکین یابد. همین طور است دل‌های داغدار و گُرگرفته‌ی خانواده‌های زندانیان سیاسی. با چنان تبلیغاتی ممکن است بتوان به توهمات ایده‌آلیستی بخشی از خرده‌بورژوازی همیشه آماده فریب خوردن، دامن زد، ولی اشاعه‌ی چنان ایده‌ها و تبلیغاتی هرگز قادر نیست که آبی روی آتش خشم و کینه‌ی این خانواده‌ها نسبت به رژیم جمهوری اسلامی - با همه‌ی دست‌اندرکاران و شکنجه‌گران و مدافعین ریز و درشتش - بپاشد. آیا کسی که به نکوهش کینه‌ی طبقاتی مصیبت‌دیدگان و غیرمتمدانه خواندن چنان احساسی می‌پردازد، با چنین کاری حتی مردم را از حق کینه ورزیدن به دشمنان خود، محروم نمی‌سازد؟ آیا او به تلاشی دست نزده است که نتیجه‌ی آن سلب چنین حقی از مردم، است؟! مردم رنج‌دیده‌ی ما اگر امروز از قدرت مادی برخوردار نیستند که بر دشمنان‌شان غالب آیند، ولی آنها با کینه‌هایی که در دل می‌پروراندند و با مبارزاتی که همزاد و همراه آن کینه‌ی طبقاتی است، دیر یا زود

از شرایط غلبه بر استثمارگران و شکنجه‌گران خویش برخوردار خواهند شد. در هر حال، این حق توده‌های رنج‌دیده‌ی ایران است که به دشمنان خود کینه بورزند و البته هیچ قدرتی هم قادر نیست چنین حقی را از مردم سلب نماید! در اینجا باید اضافه کنم که الزامی نیست که همه‌ی کسانی که امروز به رواج اندیشه‌های ماماشات‌طلبانه مشغولند، حتماً به نتایج و پیامدهای ایده‌هایی که مطرح می‌کنند نیز واقف باشند و یا حتماً قصدشان از طرح آنها همان باشد که از آن ایده‌ها استنباط و یا حاصل می‌شود. بر این اساس، می‌توان گفت که مثلاً کسی که در گفتگوی پلتاکی از روبروسی خود با فلان شکنجه‌گر صحبت می‌کند، ممکن است فکر کند که به آن طریق در جهت القاء دوستی و صفا و رواج آن در خدمت رفع کینه‌ها و "کدورت"ها در جامعه گام برمی‌دارد به همان‌گونه که مثلاً فلان مؤمن مسیحی، با تبلیغ "عشق مسیحیت" در میان مردم، تصور می‌کند که دارد ثواب می‌کند. در مورد *ویدا حاجبی* هم می‌توان گفت که چه بسا او داستان مربوط به برخورد خود با حسینی شکنجه‌گر را در توجیه برخوردهائی که در آن زمان با ساواکی‌های اوین داشته است، مطرح کرده باشد. من موقعی که در زندان قصر بودم در مورد او شنیدم که در اوین با شکنجه‌گران ساواک (نه فقط با حسینی بلکه با ساواکی‌های دیگری نیز که در آن زمان با او برخورد داشتند) رفتاری کاملاً متفاوت با بعضی از انقلابیونی که در آن زمان دستگیر شده و به زندان اوین برده می‌شدند، داشت. رفتاری که خودش آن را "مودبانه" می‌خواند. اگر واقعیت به همان صورتی است که من در آن زمان شنیدم، از نظر من او واقعاً نیازی به توجیه نداشت. موقعی که خانم حاجبی تازه دستگیر شده بود (مرداد ۱۳۵۱) نزدیک به دو سال از زمانی که کمونیست‌های فدائی به رژیم شاه اعلام جنگ داده و عملاً در میدان مبارزه‌ی مسلحانه بر علیه آن رژیم بودند و انقلابیون مسلح دیگری نیز به صحنه‌ی مبارزه‌ی قاطع و رودررو با رژیم شاه آمده بودند، می‌گذشت. بسیاری از این مبارزین پس از دستگیری، از آنجا که پیشاپیش، رودرروبودن خود را با رژیم اعلام کرده بودند و از نظر ساواک "جرم‌شان" محرز بود، طبیعتاً حتی به عنوان یک امر تاکتیکی نیز نیازی به گفتگوها و رفتارهای "مودبانه" با مزدوران ساواکی نداشتند و اگر چنین برخوردی را پیشه‌ی خود می‌ساختند، این حتماً از روحیه‌ی ضعیف و سازشکاری آنها ناشی می‌شد. ولی جائی که "جرم" سیاسی *ویدا حاجبی* به گونه‌ای بود که خود می‌گوید: "آنروزها خیال می‌کردم بزودی آزاد خواهم شد"، پس، از او نباید انتظار برود و یا می‌رفت که در

رفتار خود با ساواکی‌ها آگاهی و جسارتی را به نمایش بگذارد که خیلی از اعضای چریکهای فدائی خلق و یا مؤیدین صادق و شجاع فدائی، معرف آن بودند. (از علی نقی آرش‌ها، اصغر عرب هریسی‌ها، محمد تقی زاده‌ها، عبدالله افسری‌ها، همایون کتیرائی‌ها گرفته تا شاهرخ هدایتی‌ها، سیروس سپهری‌ها، و... - مسلماً نام همه‌ی آن آگاهانِ جسور را نمی‌توان در اینجا ذکر نمود). رفتارهای خوش و "مودبانه"ی *ویدا حاجبی* با ساواکی‌ها، حتی اگر هم در سال‌های دهه‌ی ۵۰ به عنوان ضعف برای وی شمرده شده (که در شرایطی که انقلابیون در وجه غالب با روحیه‌ی مبارزه‌جویانه و تهاجمی با آن مزدوران برخورد می‌نمودند، غیرطبیعی به نظر نمی‌رسد) به نظر من با توجه به حد فعالیت سیاسی او که عمدتاً در خارج از کشور صورت گرفته، ایراد چندان مهمی نیست. ایراد اصلی به او آنجاست که وی، ضمن آنکه رفتارهای آنرویش با مزدوران ساواکی را صرفاً به داشتن رابطه‌ی دلسوزانه با حسینی تقلیل داده، امروز با "نکوهیده" خواندن کینه و نفرت نسبت به شکنجه‌گر، مبلغ ایده‌های سازشکارانه و ماماشات‌طلبانه در ایران گشته است. در مورد حسینی، این را هم باید گفت که او یک حیوان درنده‌ی بی‌شعور و به قول حاجبی "دست‌آموز" بود. او حتی از شعور اجتماعی ناقص ساواکی‌های معمولی نیز بی‌بهره بود. از این رو، رفتار او با زندانی سیاسی، دقیقاً تابعی بود از رفتاری که شکنجه‌گرانی نظیر حسین زاده، جوان، تهرانی، عضدی و غیره با زندانی سیاسی داشتند. بنابراین، در صورتی که حسینی شاهد برخورد نرم و "ملاطفت‌آمیز" اربابانش و فلان زندانی سیاسی به طور متقابل با هم نمی‌بود، امکان نداشت به آن زندانی روی خوش نشان دهد. لذا، هرگز، هیچ رفتار "مودبانه" و دلسوزانه نسبت به وی، برخلاف آنچه که حاجبی ادعا کرده، نمی‌توانست این "حیوان دست‌آموز" بی‌شعور را به برخورد خوش و مودبانه‌ی متقابل، وادار نماید! در هر حال، حاجبی با هر انگیزه‌ای که خوش‌رفتاری خود با شکنجه‌گر ساواک را مطرح نموده، واقعیت این است که او امروز طلبکار است و طرح آن رفتار "مودبانه" را در خدمت شکستن قبح دوستی و ماماشات با عذاب‌دهندگان و شکنجه‌گران مردم، قرار داده است. او با تقبیح نفرت زندانیان سیاسی صادق و انقلابی دوره‌ی شاه نسبت به حسینی شکنجه‌گر، در حقیقت، احساس برحق و انسانی مردم رنج‌دیده‌ای را کوبیده و مورد نکوهش قرار می‌دهد که در شرایط کنونی با جنایات و فجایعی که از رژیم جمهوری اسلامی دیده‌اند، سرشار از کینه و نفرت نسبت به دشمنان‌شان می‌باشند.

ارتش خلق - فارک در کلمبیا

یک استثنای انقلابی در عصر توسعه امپریالیستی

نوشته جیمز بریتن
مترجم: جهانگیر

قسمت اول

ایالت متحده آمریکا و الیگارشی حاکم بر کلمبیا از دهه ۱۹۶۰ تاکنون مکرراً تلاش کرده اند که با تهاجم نظامی و ترفندهای اجتماعی-اقتصادی، "لیروهایی مسلح انقلابی کلمبیا- ارتش خلق" (Fuerzas Armadas Revolucionarias de Colombia-Ejército del Pueblo) (ارتش خلق-فارک) را از میان بردارند. اما این تهاجم همه جانبه دول آمریکا و کلمبیا، که هدف اصلی اش تداوم توسعه و انباشت سرمایه می باشد، منجر به عقب نشینی مفتضحانه امپریالیسم آمریکا و طبقه حاکمه کلمبیا شده است. بررسی این شکست در دوره رشد و هر چه عمیق تر شدن سلطه امپریالیسم آمریکا، بسیار حائز اهمیت می باشد. علیرغم تلاش های آمریکا، پایگاه توده ای ارتش خلق-فارک، که مهمترین نیروی پابرجای نظامی و سیاسی ضد امپریالیسم در آمریکای جنوبی بوده است، در طول چهار دهه گذشته افزایش یافته است. من در این مقاله بررسی خواهم کرد که چگونه ارتش خلق-فارک نه تنها حضور اساسی و مستحکم اش را در اکثر مناطق کشور حفظ کرده بلکه به حملات مداوم ضد انقلاب نیز به شدت پاسخ داده است. علاوه بر این، نشان خواهم داد که تبلیغات دولت های آمریکا و کلمبیا مبنی بر شکست دادن ارتش خلق-فارک، ادعاهای دروغینی بیش نیستند. این تحقیق و بررسی نمونه ای را ارائه خواهد داد که نشان می دهد چگونه یک جنبش طبقاتی سیاسی-اجتماعی زنده و ارگانیک در عصر حاضر، می تواند با قدرت های امپریالیستی در دوران ضدانقلاب جهانی، به طور قاطعانه و موثر به مبارزه برخیزد.

پیش زمینه تاریخی

سالها پیش، چه گوارا از میان کلمبیا عبور کرد و در "خطرات سفر با موتورسیکلت" نوشت که این به اصطلاح قدیمی ترین دموکراسی آمریکای لاتین "بیشترین سرکوب آزادی های فردی" را نسبت به دیگر کشورهای آن موقع دیده بود، در بر داشت. از زمان سفر چه گوارا تاکنون نیز، تغییرات بسیار کمی در این زمینه صورت گرفته است.

در اواسط قرن بیستم، کلمبیا در بسیاری از زمینه ها مقام نخست را در آمریکای لاتین کسب کرد. کلمبیا اولین کشوری بود که از بانک جهانی (که در آن موقع بانک عمران و توسعه بین الملل خوانده می شد) کمک دریافت کرد، و اولین کشوری بود که از ایالات متحده آمریکا کمک های رسمی نظامی و ضد شورش دریافت کرد. در طول دهه ۱۹۶۰، هر ساله بیش از ۱۶ درصد از بودجه ملی کلمبیا صرف توسعه نظامی آن کشور به منظور مبارزه با دهقانان و نیروهای چریکی می شد.

در حال حاضر کلمبیا خود را در گیر و دار یک جنگ داخلی، و محاط در الگویی از اقتصاد نئولیبرالی و تبعیت و وابستگی کامل به ایالات متحده آمریکا یافته است. گروهی کوچک از سرمایه داران و زمینداران بسیار ثروتمند قدرت

تأثیرگذاری مستقیم بر سیاست های دولتی و اوضاع اقتصادی را دارا می باشند. اختلاف طبقاتی به حداکثر رسیده است. ۳ درصد فوقانی ثروتمندترین بخش جامعه مالک ۷۰ درصد از زمین های زراعی می باشند، در حالیکه ۵۷ درصد از جمعیت کشور بر روی کمتر از ۳ درصد این زمین های زراعی امرار معاش می کند. ۱ درصد فوقانی ثروتمندترین بخش جامعه ۴۵ درصد از ثروت جامعه را در کنترل خود داشته و نیمی از زمین های کشاورزی در مالکیت ۳۷ تن از زمین داران بزرگ قرار دارند.^۱

رئیس جمهور فعلی "الوارو یوربیه ولس" با خصوصی سازی، حذف تعرفه ها و جلوگیری از فعالیت اتحادیه های کارگری، در صدد پیاده کردن الگوی نئولیبرالی در سراسر کلمبیا بوده است. یوربیه با تغییر قوانین کار، دستمزد اضافه کاری را کاهش داده، سن بازنشستگی را به میزان یک سوم بالا برد و حقوق کارگران خدمات عمومی را به میزان ۳۳ درصد پایین آورد. بعد از بازسازی های نئولیبرالی در اقتصاد، عدم تناسب ثروت افزایش بیشتری یافت. در سال ۱۹۹۰ نسبت درآمد ۱۰ درصد فوقانی فقیرترین در قیاس با ۱۰ درصد فوقانی ثروتمندترین بخش جامعه، ۴۰ به ۱ بود. در سال ۲۰۰۰ این نسبت به ۸۰ به ۱ رسید.^۲ این واقعیت اقتصادی زمینه ساز همه وقایع سیاسی و حقوقی در کلمبیا می باشد. همه ادعاهای ریاکارانه دولت کلمبیا درباره دموکراسی و نقش قانون به کنار، کشور کلمبیا با ظلم و سببیت بسیار طبقه حاکمه بر زحمتکشان جامعه اداره می شود. (چاوز رئیس جمهور ونزوئلا، قدرت حاکمه کلمبیا را الیگارشی فاسد تحت حمایت آمریکا خوانده است).

علیرغم این واقعیت، کشور کلمبیا هنوز سنت تاریخی برخورداری از یک اپوزیسیون چپ را حفظ کرده است. مارکس در مقاله سال ۱۸۷۲ تحت عنوان "امکان وقوع یک انقلاب مسالمت آمیز"، گفته است که برخی از کشورها ممکن است دارای پروولتاریایی باشند که "بتواند از طرق مسالمت آمیز به اهدافش برسد"، اما مارکس تأکید کرد که "ما باید این حقیقت را هم تشخیص بدهیم که در اغلب کشورها" این مسئله صدق نمی کند و "اهرم و نیروی انقلاب ما باید قهر و جبر باشد". اگر این مسئله در مورد کشوری در جهان امروز صادق باشد، آن کشور کلمبیا خواهد بود.

آگاهی طبقاتی در کلمبیا بارها و بارها خود را به طور زنده و ارگانیک در مقابل طبقه حاکمه سر و سامان بخشیده است. در اواخر سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰، صدها دهقان کلمبیایی در پاسخ به نفوذ تخریبی روزافزون منافع سرمایه دارها به داخل روستاها و مناطق دورافتاده، خود را در تشکیلاتی با ایدئولوژی کمونیستی (انجمن های دفاع از خود) سازماندهی کردند. ستم و خشونت نسبت به زمینداران کوچک، کشاورزان، کارگران غیرشهری و دیگر نیمه پروولترها، با پاسخ صلح آمیز اما قاطعانه (و مسلحانه) آنها روبرو می شد. این گروه های "دفاع از خود" که تلاش می کردند به عنوان اجتماعات مستقل جغرافیایی به زندگی خود ادامه دهند، متشکل از هسته هایی از کشاورزانی بودند که به شکل جمعی روی زمین هایی در مناطق دورافتاده کشور کار می کردند. آنها در تلاش بودند که جوامعی پابرجا و سالم و دور از فساد، و متکی بر سیستم اداره و کنترل محلی ایجاد کرده، و با گسترش این نوع اجتماعات به دیگر مناطق کشور، با ستم دولت مرکزی مقابله کنند. در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، این گروه های دفاعی سازمان یافته محلی توانستند با حمایت گسترده کارگران شهری به مناطق جنوبی و مرکزی کلمبیا نیز نفوذ کنند. در سال ۱۹۶۴، بیش از ۱۶ گروه مختلف از این نوع در سرتاسر کشور کلمبیا بوجود آمد. این نوع اجتماعات (کمون ها) در مناطق روستایی، علیرغم ماهیت صلح آمیزشان، نه تنها برای طبقه زمین داران بزرگ و طبقه رو به رشد بورژوازی شهری در این کشور، بلکه برای منافع ژئوپولیتیکی ایالات متحده

¹ Garry M. Leech, Killing Peace (New York: Information Network of Americas, 2002), 9; Ramsey Clark, "The Future of Latin America" in War in Colombia (New York: International Action Center, 2003), 23-47.

² Doug Stokes, America's Other War (London: Zed Books, 2005), 130.

حضور یابند.^۵ یک نمونه مشخص، بخش "کاندینامارکا" می باشد که "بوگوتا" پایتخت کلمبیا را کاملاً در بر گرفته است. نیروهای ارتش خلق- فارک در ۸۳ تا از ۱۱۶ شهرستان این منطقه حضور گسترده دارند. اگر چه قدرت ارتش خلق-فارک در مناطق مختلف کشور با یکدیگر متفاوت است، اما بر اساس شواهد و دلایل موجود می توان گفت که ارتش خلق-فارک در همه شهرستان های سرتاسر کلمبیا حضور فعال داشته و از حمایت مردمی (در درجات مختلف) برخوردار است. در بعضی مناطق، سیستم اداره جامعه (سیستم آموزشی، بیمارستان ها، سیستم قضایی خلقی و غیره) به طور رسمی در کنترل ارتش خلق-فارک قرار دارد در حالیکه در مناطق دیگر حضور ارتش خلق-فارک ممکن است بسیار محدودتر باشد. علاوه بر رشد کمی ارتش خلق-فارک، نمی توان این واقعیت را کتمان کرد که ارتش خلق-فارک در میان مردم عادی نیز از حمایت قابل توجهی برخوردار است. در طول چند سال گذشته تعداد روز افزونی از شهروندان، چه به دلیل امنیتی و چه به منظور حمایت و هواداری از ارتش خلق-فارک، به مناطق تحت کنترل آن مهاجرت کرده اند. در زمانی که مذاکرات صلح میان دولت و انقلابیون در جریان بود (۱۹۹۸-۲۰۰۲)، تنها در عرض یک سال بیش از ۲۰ هزار نفر به منطقه تحت کنترل فارک (ویلا نیوا کلمبیا) مهاجرت کردند. بسیاری از مردم ترجیح می دهند که در مناطق بسیار امن تحت کنترل چریک ها زندگی کنند. زیرا که در این مناطق علاوه بر امنیت اجتماعی، توانایی انجام پروژه های توسعه و تکامل اجتماعی (متکی به ابتکار و کار و فعالیت جمعی مردم) وجود دارد.^۶ برای اثبات افزایش روبه رشد حمایت مردمی از فارک، نمونه ای بهتر از تعداد روستائینی که به مناطق آزاد شده تحت کنترل فارک مهاجرت می کنند، وجود ندارد (چریک ها در زمان مذاکرات صلح توانستند ارتش و نیروهای شبه نظامی را از برخی از مناطق خارج کرده و آن مناطق را به مناطق غیرنظامی DMZ, demilitarized zone تبدیل کرده و تحت کنترل خود درآورند). این مناطق (DMZ) پیش از تحکیم کنترل رسمی ارتش خلق-فارک در آنها، فقط حدود ۱۰۰ هزار نفر جمعیت داشتند.^۷ در حالیکه وقتی دولت کلمبیا این ناحیه از کشور را اشغال و مذاکرات صلح را نیمه تمام رها کرد، بیش از ۷۴۰ هزار نفر از کلمبیایی هایی که به قلمرو تحت کنترل چریکها مهاجرت کرده بودند در این منطقه مستقر گردیدند.^۸

جدول شماره ۱: چهار دهه رشد ارتش خلق-فارک در شهرستانهای کلمبیا

سال	تعداد شهرستانهای تحت کنترل فارک	درصد شهرستانها نسبت به تعداد کل شهرستانهای کشور
۱۹۶۴	۴	۰,۰۴
۱۹۷۰	۵۴	۰,۵۰
۱۹۷۹	۱۰۰	۹,۰۰
۱۹۸۵	۱۷۳	۱۵,۰۰
۱۹۹۱	۴۳۷	۴۲,۰۰
۱۹۹۵	۶۲۲	۵۹,۰۰
۱۹۹۹	۱۰۰۰	۹۵,۰۰
۲۰۰۴	۱۰۵۰	۱۰۰,۰۰

آمریکا نیز خطر بزرگی محسوب می شدند. نتیجتاً این مناطق در دوران جنگ سرد به هدف های نظامی امپریالیسم در آمریکای لاتین تبدیل شدند و این امر در دوره ریاست جمهوری کندی تشدید گردید.^۲

در ماه مه ۱۹۶۴، دولت آمریکا و کلمبیا به توافق رسیدند که حملات نظامی مشترکی را به کمون ها و مناطق اشتراکی دهقانی در روستاها آغاز کنند. مرکز این عملیات نظامی منطقه ماریکوتالیا در جنوب غربی کلمبیا بود. حمله نظامی ای که در ۲۷ مه ۱۹۶۴ علیه دهقانان شروع شد، با حمایت گسترده اقتصادی و نظامی آمریکا از طرح نظامی دولت کلمبیا به نام "طرح عملیات امنیتی آمریکای لاتین" ممکن شد. از این جهت است که ارتش خلق-فارک روز ۲۷ ماه مه ۱۹۶۴ را روز بنیانگذاری خود می داند. بر خلاف پژوهش ها و گزارشات متعددی مبنی بر نابودی ارتش خلق-فارک، نه تنها این انقلابیون هنوز وجود دارند بلکه مرتباً در سرتاسر کشور در حال گسترش نیز می باشند. پیرو پیش نویس ۱ و ۲ عهدنامه ژنو (که تصریح می کند که جنبش های مسلح کشورهای مختلف که برای کسب قدرت سیاسی مبارزه می کنند، باید خود را در ارتش هایی با سلسله مراتب نظامی متشکل کنند تا بتوانند شامل قوانین مربوط به زمان جنگ بشوند، و به عنوان مثال با زخمی ها و اسرای آنان طبق قوانین بین المللی زمان جنگ و قوانین سازمان ملل رفتار شود)، ارتش خلق-فارک رسماً به شکل یک "ارتش خلق" با رتبه ها و رده های مختلف فرماندهی متشکل شده است. دبیرخانه ستاد مرکزی از ۷ عضو تشکیل شده است (مانوئل ماریولندا ولز، رانول ری یس، تیمولون هیمنز، ایبان مارکز، خورخه بریسینو، آلفونسو کنو، ایبان ریوس) که کارش نظارت بر ستاد مرکزی است. ستاد مرکزی متشکل از ۲۵ عضو می باشد که مشخصاً در هفت منطقه مختلف کشور (منطقه شرقی، غربی، جنوبی، مرکزی، مگدالینای میانه، کارائیب، سیزار) فعالیت می کنند. در هر کدام از این مناطق تعدادی جبهه وجود دارد که در هر کدام از آنها به طور متوسط ۳۰۰ تا ۶۰۰ نفر انقلابی می جنگند. در سال ۲۰۰۲ تصور می شد که ارتش خلق-فارک دارای ۱۰۵ جبهه در سرتاسر کشور است. اما آمار و ارقام تهیه شده توسط نویسنده این مقاله از طریق نظارت فعال و مصاحبه های حضوری آزاد با اعضای فارک نشان می دهد که تعداد واقعی این جبهه ها حداقل ۱۱۷ تا می باشد. امروز تعداد مناطقی که ارتش خلق-فارک در آنها حضور مستمر دارد، بسیار قابل توجه است. با این حال در این مورد تجزیه و تحلیل ها و کارهای تحقیقی بسیار مختصری انجام شده و یا به اطلاع عموم رسیده است.

ارتش خلق-فارک در ابتدای تشکیل شدن اش، در ۴ استان فعال بود و نفوذ خود را طی دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ گسترش داد. در طول دهه ۱۹۹۰ با آغاز سیاست های اقتصادی نئولیبرالی دولت و سرکوب دهقانان و دیگر زحمتکشان که اغلب با سببیت توصیف ناپذیری توسط گروه های شبه نظامی تحت حمایت دولت انجام می شد، ارتش خلق-فارک حضور اجتماعی خود را در سرتاسر کشور سریعاً افزایش داد. تحقیقات جامعی که در سال ۱۹۹۷ منتشر شد نشان داد که ارتش خلق-فارک در ۶۲۲ شهرستان (از میان ۱۰۵۰ شهرستان کلمبیا) نفوذ محسوس دارد.^۳ ارتش خلق-فارک در ۱۹۹۹ نیروی خود را در بیش از ۶۰ درصد از مناطق کشور افزایش داد، و تخمین زده شد که در طول کمتر از ۳ سال چریک ها توانستند در بیش از ۹۳ درصد از مناطق تازه تأسیس کلمبیا

⁵ Charles Bergquist, Ricardo Penaranda, & Gonzalo Sanchez, Violence in Colombia 1990-2000 (Wilmington, Del.: Scholarly Resources Inc., 2003), 15; Nazih Richani, Systems of Violence (New York: SUNY, 2002), 68

⁶ Garry M. Leech, Killing Peace, 78.

⁷ Mark Chernick, "Elusive Peace: Struggling Against the Logic of Violence," NACLA Report of the America 34, no. 2 (2000): 32-37.

⁸ Scott Wilson, "Colombia's Rebel Zone: World Apart," October 18, 2003, <http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/world/issues/colombiareport/>.

³ Ernest Feder, The Rape of the Peasantry (New York: Anchor Books, 1971), 189. James Petras & Maurice Zeitlin, Latin America: Reform of Revolution? A Reader (Greenwich, N.Y.: Fawcett Publications, 1968), 335; and Catherine C. LeGrand Frontier Expansion and Peasant Protest in Colombia, 1850-1936 (University of New Mexico Press, 1986), 163.

⁴ Jesus Bejarano Avila, Camilo Enchandia, Roldolfo Escobedo, & Enrique Querez, Colombia: Inseguridad, Violencia y Desempeno Economico en las Areas Rurales (Bogota: Universidad Externado de Colombia, 1997), 133.

توضیح: مطلبی که در زیر می آید، متن مصاحبه ای است که برنامه "دمکراسی، همین حالا" در آمریکا با یکی از خبرنگاران آمریکایی به نام دهار جمائیل که به مدت ۸ ماه به طور مستقل و خارج از حمایت ارتش آمریکا در عراق بسر برده انجام داده است. او در جریان این مصاحبه برخی مشاهدات خود از اوضاع عراق، وضعیت فلوجه و اوضاع پس از "انتخابات" را نیز شرح می دهد. "پیام فدایی" برای آگاهی خوانندگان از برخی اطلاعات موجود در این مصاحبه، به چاپ آن اقدام می ورزد.

مصاحبه با خبرنگاری که از عراق بازگشته است!

- در فلوجه ۷۵ درصد شهر توسط ارتش آمریکا با خاک یکسان شده است...
- آمریکا در این شهر از سلاح های شیمیایی استفاده کرده است.
- شکنجه و تجاوز همچنان در زندانها ادامه دارد.
- مردم برای این رأی داندند که فکر می کردند پس از انتخابات، آمریکا عراق را ترک می کند.
- آمریکا در حال حاضر دارای ۱۵ پایگاه نظامی ثابت در عراق است.

خانم گودمن مصاحبه را با نقل قولی از دهار جمائیل آغاز می کند. این نقل قول بخشی از مقاله ای به نام "این گورنیکا ماست" به قلم دهار می باشد که در نشریه گاردین انگلیس به چاپ رسیده است.

خانم گودمن از دهار نقل می کند: "در سالهای ۳۰ شهر گورنیکا در اسپانیا به سمبل قتل و نابودی مبدل شد. در سالهای ۹۰ شهر گرازی بوسیله روس ها با خاک یکسان گردید، هنوز مانند خرابه ای می باشد. فلوجه هم کوهی از وحشیگری و کشتارگری غیر قابل انکار و فراموش نشدنی این دهه است. این

نمونه های طرز مقابله با مقاومت بازگوگر این حقیقت اند که همیشه اشغالگریهای بدون حمایت توده ای به بیراهه و قتل و کشتار می انجامد."
گودمن: به برنامه ما، "دمکراسی همین حالا" خوش آمدید.

دهار: متشکرم

گودمن: خوشحالیم که در کنار ما هستی. ممکن است بیشتر در باره این تصویر از گورنیکا صحبت کنید و عراق و خصوصاً فلوجه جایی در این تصویر دارد؟

دهار: شهر فلوجه که سمبل مقاومت در برابر اشغالگری ایالات متحده در عراق و سراسر خاورمیانه بود، تخمین زده شده که حالا ۷۵ درصد این شهر بمباران و با خاک یکسان گردیده، بدون آب و برق. مردمی که بخواهند به شهر برگردند از چشمان آنها عکس برداری می شود، از هر ده انگشتشان، انگشت نگاری شده به آنها کارت شناسایی می دهند. یک وضعیت وحشتناک و غیر انسانی در آنجا حاکم است و در نتیجه هنوز با صدها هزار انسان پناهنده و آواره روبرو هستیم. ارتش آمریکا اعلام کرد برای دستگیری زرقاوی و ایجاد امنیت و ثبات برای انتخابات به فلوجه می رود اما آنچه حاصل شده

وضعیتی است که فلوجه نابود شده و مقاومت به سراسر کشور گسترش یافته.

گودمن: کی مردم را انگشت نگاری می کند و از چشمهای آنها عکس برداری می کند؟

دهار: تمام اینها را ارتش ایالات متحده انجام می دهد.

گودمن: چه تعداد از مردم مجبور به سکنی گزیدن در خارج فلوجه گردیده اند؟ چه شماری اکنون در فلوجه زندگی می کنند؟ جمعیت شهر چند نفر بود؟

دهار: آخرین تخمین نشان می دهد از جمعیت ۳۵۰۰۰۰ نفری شهر، تنها ۵۰۰۰۰ نفر به داخل شهر برگشته اند.

گودمن: چه بر سر بقیه آمده، کجا رفته اند؟

دهار: هنوز در کمپ های پناهندگی هستند. تمام حاشیه شهر فلوجه و در بسیاری از نقاط بغداد حتی بخش هایی از عراق یعنی جنوب پایتخت، تبدیل به اردوگاههای پناهندگی شده است. باید بگویم مردم در بدترین شرایط زندگی می کنند. در این اردوگاهها نه آب آشامیدنی وجود دارد و نه از برق خبری هست. آوارگان در وهله اول از طریق کمک های دیگر عراقیها که

خود نیز در شرایط بدی هستند گذران زندگی می کنند. دلیل که می گویم خود آنها نیز در وضعیت بدی هستند این است که بیکاری در عراق ۶۵ درصد تخمین زده می شود. زیر ساختارهای اساسی این کشور نابود گردیده. بله در چنین وضعیتی این مردم باید به ۳۰۰۰۰۰ پناهنده از شهر فلوجه که در اردوگاههای فقر زندگی میکنند یاری رسانند.

گودمن: حال که برگشتی چه تفاوتی میان آنچه در اینجا به ما درباره عراق می گویند و آنچه هنگامی که فرد در آنجاست، می بیند وجود دارد؟
دهار: با تماشای رسانه های انحصاری در اینجا متوجه شدم که شکاف عظیمی میان آنچه به مردم می گویند و آنچه در عراق دارد رخ می دهد و در حال رشد است وجود دارد. اگر به رسانه های انحصاری نگاه کنیم، می خواهند به باور ما بقبولانند که پس از انتخابات ۳۰ ژانویه وضعیت در عراق بهتر شده. می گویند یک دمکراسی در آنجا وجود دارد. آنها می گویند بله اوضاع یک مقدار بد است ولی همه چیز در حال بهبودی می باشد، ولی وقتی که به ارقام و فقط ارقام متوسط نگاهی بیندازیم، می فهمیم که آنچه که به ما می گویند واقعیت ندارد. بطور متوسط روزانه یک سرباز آمریکائی کشته می شود. ده برابر این رقم زخمی می شوند، ساختارهای عراق در وضعیت بدی هستند و هم چنان هم بدتر می شوند. حداقل روزی یک بمب اتوموبیلی در بغداد منفجر می شود علاوه بر این عدم امنیت در بقیه اقصی نقاط عراق بیاد می کند.



ایدئولوژیکی روبهرشدی برای رسیدن به آزادی، به بزرگترین و قوی ترین نیروی انقلابی (از نظر سیاسی و نظامی) در نیم کره غربی (به استثنای کوبا) تبدیل شده است.

برخلاف بسیاری از حرکت ها و جنبش های انقلابی اخیر در آمریکای مرکزی و جنوبی، ارتش خلق- فارک یک تشکیلات دهقانی سازمان یافته و پایرجای انقلابی می باشد. انقلابیون فارک در کلاس های درس و یا در کلیساها پرورش نیافته اند، آنها جنبشی به رهبری و یا متشکل از عمدتاً وکلا، دانشجویان، دکتر ها، و یا کشیش ها نیستند. برعکس، رهبری ارتش خلق- فارک، پایگاه های توده ای و اعضای آن از همان خاکی آمده اند که معاش آنها را تأمین می کند. زیرا که اکثر انقلابیون متشکل از دهقانان مناطق کشاورزی کلمبیا هستند که ۶۵ درصد اعضای فارک را تشکیل می دهند. درک این مسئله در مطالعه و بررسی نیروهایی که در زمان حاضر علیه آنها صف کشیده اند بسیار مهم است.

ادامه دارد...

→ ارتش خلق- فارک در طول ۴ دهه ای که از تشکیل آن می گذرد، به جنبشی سازمان یافته و پیچیده تبدیل شده است. برنامه ارتش خلق- فارک به یک رشته از مسایل مهم سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی پاسخ می دهد. طبق تحقیقات مداوم نویسنده این مقاله، پایگاه طبقاتی ارتش خلق- فارک گسترده تر شده و از پایگاه اصلی آن (یعنی دهقانان فقیر) فراتر رفته و در حال حاضر بومیان، سیاهپوستان آفریقایی- کلمبیایی، دهقانان و بومیانی که از زمین هایشان رانده شده اند، پروتلاریای غیرشهری بدون زمین، روشنفکران، سندیکالیست ها، معلمین، و اقلیت مختلفی از کارگران شهری را نیز در بر می گیرد. ۴۵ درصد از اعضاء و افسران ارتش خلق- فارک را زنان تشکیل می دهند. آنچه که در سالهای ۱۹۶۰ عمدتاً به عنوان جنبشی به رهبری دهقانان، جنبشی غیرشهری برای زمین، آغاز شده بود، به تدریج به جنبش سیاسی اجتماعی ملی ای مبدل گردیده است که اهداف متنوعی را برای رشد و توسعه اجتماعی از طریق تحقق جامعه ای سوسیالیستی، دنبال می کند. ارتش خلق- فارک با ایجاد پایگاه های حمایتی توده ای قابل توجه، با حضور گسترده جغرافیایی، و با ایجاد الگوی

ستون آزاد

فاجعه در عراق ادامه دارد

عبداله باوی

در هفته های اخیر در جریان سرکوبگری های آمریکا در عراق صدها عراقی بیگناه دیگر جان خود را از دست دادند. ارقام رسمی خبر از کشته شدن بیش از ۸۰۰ نفر در هر ماه از اوت سال ۲۰۰۴ تا ماه مه ۲۰۰۵ می دهد. این آمار بروشنی نشان می دهند که برخلاف گفته ها و نظریات بوش و ژنرال هایش، امنیتی در عراق برقرار نشده است و مردم عراق هر ماه چند برابر فاجعه ای که در ۷ جولای در لندن اتفاق افتاد- و مردم اروپا و از جمله انگلستان را به وحشت انداخت- کشته می دهند اما این مردم ستمدیده به بهانه برقراری "مکراسی" هر روز باید شاهد چنین فجایعی باشند.

بنگاههای خبرپرانی امپریالیستی و جیرهخواران اش در منطقه در شرایط مقاومت مردم عراق بر علیه اشغال کشورشان و هزینه سنگینی که آنها جهت این مقاومت می پردازند چنین جلوه می دهند که همه آنچه در عراق بر علیه نیروهای اشغالگر رخ می دهد بوسیله بنیادگرایان مرتجع اسلامی انجام می شود. اما این حقیقت ندارد. درست است که بمب گذاری هایی می شود که ریشه در نیروهای ارتجاعی داشته و باعث کشته شدن مردم بیگناه، بخصوص کارگران و دهقانان می شود، اما این همه تصویر اوضاع کنونی عراق نیست. گر چه مشکل است که همه مسئولین حقیقی بمب گذاری های نفرت انگیزی که جان مردم بیگناه را بخطر می اندازد دقیقاً شناخت، ولی به هیچ وجه نباید آن را با مبارزه مردم عراق بر علیه آمریکا و متحدین اش یکی گرفت. آنچه مشخص است این امر است که جنبش مقاومت مردم عراق در حمله به مردم بیگناه هیچ منفعتی نداشته و همواره این امر را محکوم کرده است. بنابراین درست در مخالفت با نیروهای مرتجع و عاملین و مزدوران آنان است که باید مبارزه مشروع و بحق جنبش مقاومت مردم در برابر نیروهای اشغالگر امپریالیستی و نوکران اش را مورد پشتیبانی قرار داد.

طبق گزارشی که خود دولت آمریکا منتشر کرده است در سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۴ بیش از سه چهارم حملات در عراق به اهداف و نیروهای نظامی آمریکا و متحدین اش بوده است. طبق آمار خبرگزاری ها، نیروهای اشغالگر در این مدت بیش از ۹۰۰۰ نفر از مردم غیرنظامی را کشته، ولی نیروهای مخالف اشغال عراق ۲۳۵۳ نفر که ۹۷۷ نفر از آنها از نیروهای مزدور پلیس عراق بوده اند را نابود کرده اند. این واقعتی غیرقابل انکار است که مقاومت مردم بر علیه اشغالگران عراق هر روز رشد می کند و در مناطقی که نیروهای اشغالگر ادعا می کنند که مقاومت را در هم شکسته اند از نو دوباره مبارزه آغاز می شود. نمونه بارز این امر فلوجه می باشد. فلوجه شهری بود با جمعیت ۳۰۰۰۰۰ نفر. به این شهر دو بار

در سال ۲۰۰۴ با سنگین ترین سلاح ها حمله شد، فقط بار دوم بود که نیروهای اشغالگر موفق شدند شهر را کاملاً تسخیر کنند. در نوامبر که شهر دوباره اشغال شد نیمی از شهر ویران شده، ۱۵۰۰ تن کشته و بیشتر جمعیت از این شهر رانده شده بودند. هم اکنون شهر به یک پایگاه نظامی تبدیل شده و حکومت نظامی در آن برقرار است و همه راه های ورود و خروج شهر را با مانع بسته اند، هر عراقی که می خواهد وارد شهر شود باید کارت شناسایی نشان داده و تفتیش بدنی شود، با این حال مقاومت دوباره دارد رشد می کند.

نبرد بر علیه نیروهای امپریالیستی خود نتیجه دخالت های تجاوزگرانه دولت های امپریالیستی است که حین سرکوب مردم می کوشند با برگزاری انتخابات قلابی و نمایش آن به مثابه پیروزی دمکراسی در عراق مردم عراق و جهان را فریب دهند. دولت آمریکا که در مورد برقراری امنیت در کشور شکست خورده است، اکنون قول تدوین قانون اساسی به عنوان نقطه عطفی در دموکراتیک کردن کشور به مردم داده است و برای اینکار "کمیتة" ای با ۷۱ عضو تشکیل داده است که این قانون اساسی را تدوین کنند. این قانون اساسی جدید که قرار است تصویب شود دارای ماده هائی بس ارتجاعی و برگرفته از قوانین اسلام است. هواداران آیت الله سیستانی سعی فراوان دارند تا این قوانین، بخصوص قوانینی که رفتار شخصی انسان را کنترل می کنند (کشاندن مذهب از خانه به جامعه) تصویب شوند. تصویب این قوانین ارتجاعی، گام دیگری است در جهت سلطه کامل بوش بر سرزمینی که مردم اش این چنین گرفتار چنگال نیروهای اشغالگر شده اند. برای جلوگیری از این گام که فاجعه ای برای مردم عراق است همه زحمتکشان، زنان و مردان، کارگران و نیروهای انقلابی عراق باید جنگ با امپریالیسم و مزدوران رنگارنگ و جیرهخوار اش را هدف اصل خود قرار داده و فعالانه در این راستا گام بردارند.

→ **گودمن:** مهمان ما در

استودیو، دهار جمائیل که مدیر وبلاگ dahrjumailira.com است و تازه از عراق برگشته، می باشد. او درست هشت ماه در عراق بود و بطور معمول برای ما از آنجا گزارش می داد. شما داری درباره فلوجه حرف می زنی. درباره استفاده از سلاح های شیمیایی در شهر فلوجه چه می دانی؟ در نوامبر گذشته، شما گزارش کردی که ارتش ایالات متحده از گازهای سمی و دیگر سلاحهای غیر متعارف بر علیه مردم فلوجه استفاده کرد. این را از کجا می دانید؟

دهار: بسیاری از پناهندگانی که من مصاحبه کردم در طول ماه نوامبر، پس از آغاز حمله به فلوجه این را می گویند و سپس انسانهایی که تا ماه دسامبر از شهر خارج می شدند از استفاده سلاح های شیمیایی از جانب ارتش ایالات متحده در فلوجه پرده

برداشتند، اما واقعاً یکی از مهمترین منابعی که در این باره دارم یک دکتر عراقی است که با او در حاشیه فلوجه مصاحبه کردم، او می گفت او در خلال جنگ هشت ساله ایران و عراق سربازان عراقی را که ایران با سلاح های شیمیایی زده بود مداوا می کرد، بنابراین می دانست چه جراحاتی بر اثر این گونه سلاح ها در بدن انسان ایجاد می شود. من با یک مرد عراقی دیگر که سربازان آمریکایی به فلوجه برده بودند تا برای خاک کردن کشته شدگان کمک کند مصاحبه کردم او می گفت اجساد زیادی را دیده بود و بر این باور است که آنها بر اثر سلاحهای شیمیایی کشته شده بودند.

گودمن: سوم مارس، دکتر خالد - شیخی از وزارت بهداری عراق در یک کنفرانس مطبوعاتی ایالات متحده را متهم به استفاده از سلاح های شیمیایی منع شده در سطح بین المللی

از جمله گاز اعصاب در خلال حمله به فلوجه کرد. آیا شما اطلاعات بیشتری در این زمینه دارید؟

دهار: آن گزارش، بله، من آنرا خوانده ام و از آن اطلاع دارم. و آن سند دیگری در تائید این واقعیت است. نمونه دیگری در تائید این واقعیت در حرف های دکترای که من با وی مصاحبه کرده ام وجود دارد، همان دکتر می گوید حاضر است به فلوجه برود و تعدادی از اجساد را از زیر خاک در آورد. اجسادی که تحت فشار و زورگویی ارتش ایالات متحده در فلوجه به خاک سپرده شدند. زیرا که او می گوید ۱۰۰ در صد اطمینان دارد که آن نوع سلاح ها بکار گرفته شدند. او و بسیاری از دیگر مردم شهر خواهان یک تحقیق بین المللی در این زمینه هستند چونکه آنها مطلقاً مطمئن هستند که سلاح های شیمیایی، بمب های خوشه ای،

ونوعی از ناپالم و سلاح های متنوع دیگر در شهر فلوجه بر علیه مردم شهر بکار گرفته شد.

گودمن: شما در وبلاکتان از زندگی روزانه عراقیها و مشکلات و دردهائی که بطور روزانه با آنها روبرو هستند حرف می زدید، زندگی کردن در عراق چگونه است. آن تصویر کامل را که ما در اینجا خیلی کم به آن دسترسی داریم، به ما بده.

دهار: خوب، وضعیت در عراق خیلی اسفبار و دردناک است خیلی سخت است که آنجا باشی و روزانه شاهد آن باشی، هیچگونه امنیتی در آنجا وجود ندارد. بی قانونی کامل در پایتخت و بیشتر شهرهای دیگر. وضعیت در بیمارستانها تصویر کاملی از بحران درمان و داروست. نبود دارو و نیازمندیهای ابتدائی. مشکل پناهندگان جایی که مردم بی پناه در همه جای شهر هستند، صدها خانوار و خانواده

در نقاط گوناگون سرگردان و در تلاش تنها برای زنده ماندن هستند. مشکل جاری پناهندگان از جمله وجود بیشتر از ۳۰۰۰۰۰ انسان تقریباً بی پناه و مشکل کمبود بنزین است. بطوری که مردم بعضی وقتها تا دو روز باید منتظر بمانند تا یک تانک بنزین گیرشان آید. برای پاسخ گویی به این وضعیت وخیم امنیتی، ارتش خیابانهای زیادی در بغداد را مسدود کرده است. حداقل ۱۰۰ خیابان هم اکنون در پایتخت مسدود هستند برای اینکه نوعی نظم را برقرار کنند. گاهگاهی با صف های بنزین بین ۶ تا ۱۰ مایلی روبرو هستیم. مردم مجبورند بین یک تا دو روز منتظر باشند تا یک تانک بنزین بدستشان برسد. بنزین جیره ای است. شماره های زوج یک روز و شماره های فرد روز دیگر، بنزین می گیرند. هر وقت مردم می خواهند تانک ماشین شان را بنزین بزنند تنها هفت و نیم گالن بنزین سهمشان است. در نقاط بهتر بغداد هشت ساعت برق هست. در بسیاری از مناطق از جمله شمال در منطقه کردستان سه ساعت و یا کمتر در روز مردم برق دارند شیرازه همه چیز در عمده مناطق عراق در بدترین شکل است بسیار بدتر از وضعیت قبل از لشکر کشی. **گودمن:** یک روز با جولانی سگرینا صحبت می کردیم، کسی که در عراق گروگان بود و بالاخره آزاد شد، هنگامیکه در راه بود. ارتش ایالات متحده به روی اتوموبیل حامل او آتش گشود و مقام امنیتی ایتالیایی همراهش کشته شد و خود او بر اثر اصابت گلوله به کشف زخمی شد. می خواهم بگویم با توجه به خطرات روزمره در عراق برای ماهها گزارش دادن از این کشور بدون اینکه زیر چتر حفاظتی ارتش باشی چگونه مقدر بود؟ چگونه این کار را انجام دادی؟

دهار: خوب، سطح اضطراب واقعاً خیلی بالاست. و من تلاش می کردم که به بهترین نحو خودم را با شرایط منطبق کنم. احساس ام این بود که هیچ امنیتی نبود، ریش گذاشته بودم، ساعات مختلف بیرون می رفتم، و هیچ تبلیغی یا سر و صدائی درباره خودم درباره این واقعیت که آمریکائی هستم نمی کردم. وضعیت پر اضطرابی است، ولی اگر به مثابه یک ژورنالیست در عراق کار کنی، اگر می خواهی کارت را انجام دهی

مجبوری از هتل ات بیرون بروی، بنابراین، این کار با پذیرش ریسک از طرف من و دیگر همکارانی بود که ترجیح می دادند بجای ماندن در هتل و فقط به کنفرانس های مطبوعاتی ارتش رفتن یا تحت حفاظت ارتش بودن، آنطور کار کنند. **گودمن:** در این سالگرد عینی شدن عکسها، البته پنتاگون آنها را ماه ها پیش از آنکه به بیرون درز پیدا کنند در دست داشت. و منظور عکس های زندانیان شکنجه شده در ابوغریب می باشد، تأثیر آن عکس ها بر مردم عراق چی بود؟

دهار: خوب، هر کسی در عراق قبل از آن می دانست که چگونه رفتار و اعمال امری روزمره بودند. از همان روزهای اول اشغال و نه تنها در ابوغریب بلکه در تمام بازداشتگاه های ارتش در سراسر عراق چنین وضعیتی حاکم بود. آن گزارش ها برای ماه ها داشتند بیرون می آمدند. مردم از واقعیت تجاوزات جنسی، خشونت های جسمانی، مرگ و شکنجه و اینگونه اعمال از همان روزهای آغازین اشغال کشورشان آشنا شدند. اما هنگامیکه آن عکسها بیرون آمدند و در سطح جهان پخش شدند، سندی شدند دال بر صحت باور عراقیها. این اسناد واقعاً آن ذره اعتبار نیروهای اشغالگر، اگر اعتباری وجود داشت را نیز در میان عراقیها از میان برد. اعتبار تکه تکه و نابود شد. و می خواهم بطور روشن بگویم که آن وضعیت همین امروز هم ادامه دارد. این مساله که رسانه های انحصاری تصمیم گرفتند آن عکس ها را نشان دهند و مدتی هم درباره آن داستان حرف زدند، و بعداً هم به ما گفتند، باور کنید: تنها چند سرباز مقصر و مسئول آن اعمال بودند، تغییری در اوضاع نداده است. این رسانه ها بعداً گفتند بیاید چند تا سیب بد را دادگاهی کنید و این عمل بر اوضاع سرپوش خواهد گذاشت. اما چیزی تغییر نکرده واقعیت این است که شمار زندانیان در عراق در حال افزایش است، در ماه های اخیر شمار زندانیان بطور سرسام آوری بالا رفته است. و نوع رفتار و اعمالی که در زندانها جاری است دقیقاً همانی است که قبل از بیرون آمدن عکسها بود.

گودمن: زندانیان در کجا نگهداری می شوند، گویا شما از بازداشتگاه های دیگری حرف می زنی؟

دهار: زندانیان در بازداشتگاههای ارتشی گوناگونی نگهداری می شوند. در پایگاههای ارتشی بازداشتگاههایی وجود دارد. برای مثال در فرودگاه بغداد یک بازداشتگاه مخوف، یک زندان بزرگ وجود دارد که عراقیها در بغداد آنرا فرودگاه گوانتانامو نام نهاده اند. مکانهای ارتشی دیگری نیز وجود دارند. مثلاً در نزدیکی تکریت. مشخصاً می دانم که در آن پادگان ارتشی یک بازداشتگاه تقریباً بزرگ وجود دارد. اما بازداشتگاهها در سراسر عراق پراکنده اند. حتی در بخش های زیادی از جنوب عراق.

گودمن: داریم با جمائیل صحبت می کنیم. او تازه از عراق برگشته. امروز اخبار جالبی وجود داشت. دفتر نخست وزیری انگلستان گزارش کامل دادستان کل درباره قانونی بودن یا نبودن جنگ عراق را انتشار داده البته پس از اینکه بخشی از آن در ۷ مارس ۲۰۰۲ پیش از جنگ بیرون آمده بود، لرد گلد اسمیت به تونی بلر گفت صدور قطعنامه دومی از طرف سازمان ملل برای تأیید جنگ مطمئن ترین و امن ترین راه است. اما ده روز بعد از توصیه او پارلمان، چنین مساله ای را در نظر نگرفت و بدون توجه به قانونی بودن دلایل به آغاز جنگ رأی داد.

دهار: چه بگویم، این نکته تقریباً ثابت شده ای است، از این بهتر دیگر نمی تواند روشن شود که حمله به عراق و اشغال این کشور، حداقل بر اساس استانداردهای دولت بوش هیچ ربطی به قانونی بودن و یا نبودن جنگ و اینکه این جنگ برای عراق "مفید" و "خوب" است، نداشت. سلاح های کشتار همگانی وجود ندارد. هیچ ارتباطی میان عراق و القاعده وجود ندارد. هیچ اردوگاه آموزش تروریستها در آنجا وجود ندارد و چیزهایی شبیه این. در عوض در حال حاضر، وضعیت اشغالی را داریم که هیچ پایانی به نظر نمی آید داشته باشد. ۱۴ پایگاه دائمی ایالات متحده در آنجا وجود دارد که چهارتایش ساخته شده و ده تائی دیگرش در دست ساختن است. دولت پولهایی زیادی را صرف هزینه آنها می کند. بنابراین دیگر چه فایده ای دارد که بیائیم و درباره قانونی بودن و یا نبودن جنگ صحبت کنیم؟ این اوضاع خیلی روشن است و خیلی هم واضح می

باشد که دولت بوش اهمیتی به قانونی بودن و درست بودن جنگ نمی دهد. **گودمن:** نظرتان درباره انتخابات چیست؟ تأثیرش برای عراقیها چی بوده؟ شما داری از خرابی اوضاع حرف می زنی. آیا انتخابات چیزی را بهبود داده و آیا حال که دولتی تشکیل گردیده شما امیدی داری؟

دهار: مطمئناً من دوست دارم اوضاع در عراق بهبود یابد به هر شکل ممکن، زیرا که وخامت اوضاع در سراسر عراق قابل مشاهده است. واقعاً اوضاع برای عراقیها غیر قابل تحمل است امروز امیدوارم انتخابات، نوعی از بهبود را به همراه بیاورد اما تا این لحظه چیزی تغییر نکرده است. اخیراً کابینه ای تشکیل شده، ۱۲ هفته طول کشید تا دولت تشکیل دهند. حالا یکسال هم مهلت دارند تا قانون اساسی را بنویسند. اما نهایتاً قضاوت درباره اینکه آیا انتخابات موفق بوده یا نه، مساله این نیست که در واقع چیزی که شباهتی به انتخابات داشته رخ داده است، بلکه مساله این است که آیا این "انتخابات" زندگی عراقیها را بهبود داده، آیا امنیت ایجاد کرده، آیا بحران بنزین را حل کرده، آیا راه حلی برای بیکاری ۶۵ درصدی به همراه آورده است؟ و چیزهایی مانند این. و تا این تاریخ چیزی بهبود نیافته است. تا این تاریخ اوضاع هم چنان در مسیر وخامت ادامه دارد و بتدریج هم با گذشت زمان وخیم تر می شود.

گودمن: رئیس ستاد ارتش ریچارد مایرس می گوید از نقطه نظر مقایسه، اوضاع در همان نقطه ای هست که سال گذشته بود، و منظورش درباره توان مقاومت عراق در حملاتش می باشد که در طول سال گذشته کاهش نیافته، ایالات متحده گزارش می دهد که شمار حملات برای مدتی پس از انتخابات پائین آمده بود اما اخیراً حملات دوباره بالا گرفته. گروههای مقاومت چه کسانی هستند؟

دهار: هم اکنون مقاومت مربوط به گروههای گوناگون است. نمی توانیم این مقاومت را یک جریان واحد بدانیم. از گروههای متفاوتی تشکیل شده. قطعاً نظامیان سابق آغازش کردند. پل برمر سبب آغاز مقاومت شد هنگامیکه ارتش و بعضی ها را منحل اعلام کرد.

ادامه مطلب در صفحه ۵

فصل دوم کتاب

بدرهای ماندگار

قسمت ششم

نوازش شکنجه گر، مرگ انسانیت

شکنجه گر، یکی از پلیدترین و پست ترین اعضای دستگاه یک دولت دیکتاتور می باشد که با اشتغال به شغل "ناشریف" شکنجه گیری در جهت حفظ سیستم ظالمانه و فاسد حاکم، می کوشد. درست بر این مبنا، انسان هائی که به شکنجه گران کینه می ورزند و از آنها منتفر و منزجرند، انسان هایی شریف و دارای موضع طبقاتی مترقی می باشند. آنها، کسانی هستند که جامعه ی فاسد و ظالمانه ی موجود را نفی کرده و به جامعه ای عاری از ظلم و فساد و جهل و نادانی عشق می ورزند، به جامعه ای که در آن، مهربانی، دست زیبایی را گرفته است. میزان نفرت و کینه این انسان ها نسبت به شکنجه گران را هم باید با عشق آنها نسبت به رهائی بشریت و ایجاد یک جامعه ی انسانی، قیاس نمود و متوجه این نکته مهم گردید که تنها کسانی می توانند از شکنجه گران کینه به دل نگیرند و از شکنجه ی یک انسان توسط انسان دیگری - آن هم شکنجه ی بهترین فرزندان یک خلق توسط مشتی افراد رذل و جنایتکار - به خشم نیایند که انسانیت در آنها مرده باشد. اساساً جایی که امروز سیستم سرمایه داری، ابعاد فشارهای ظالمانه ی خود را شدت و گسترش هرچه بیشتری داده و برای اکثریت مردم در سطح جهان شرایط بسیار دهشتناک و تماماً غیرانسانی آفریده است، جایی که در ایران برای حفظ سیستم سرمایه داری به اعمال وحشیانه ترین و ضدانسانی ترین رفتارها در حق مردم دست می یازند، جایی که خانواده های کارگران و زحمتکشان، در اثر فقر و فاقه و وحشتناک، مدام از هم می پاشند و بسیاری از دربرشدگان از شدت بینوائی و گرسنگی و بی آمدهای ناشی از آن به فحشاء و اعتیاد و غیره کشیده می شوند، در چنین شرایطی، ستمدیدگان تنها با شوریدن بر علیه سیستم ظالمانه ی حاکم و با کوشش جهت نابودی نظم اقتصادی - اجتماعی موجود است که می توانند از شرافت و انسانیت خود دفاع نمایند. اما به این مهم، تنها کسانی قادرند عمل کنند که با توجه به شناخت خود از ایجادکنندگان، حافظین و مدافعین وضع ظالمانه ی موجود، دل هاشان از کینه و خشم و نفرت نسبت به دشمنان شان فشرده و به درد آمده باشد. آن "ایثار گران، آن جوانانی که

"صداقت انقلابی" معرف وجودشان بود، مبارزین آگاه دهه ی ۵۰، از زمره چنین افرادی بودند. خانم حاجبی که به گفته ی خود، در دهه ی ۵۰ "مجنوب و مرعوب ایثار و مقاومت دلاورانه"ی جوانان کمونیست و مترقی آن دهه بود، به جای این که حداقل با خود رو راست برخورد کرده و بکوشد تا با ارتقاء آگاهی سیاسی و شناخت اجتماعی خود، پی به دلایلی ببرد که موجب چنان خشم و کینه ای در آن مبارزین می گشت، هنوز پس از سال ها حضور در مبارزه ی سیاسی، در حیرت و شگفتی بسر برده و تنها گویا متوجه شده است که نمی بایست به "احساس" خود "شک" می نمود! البته باید توجه داشت که امروز نمی توان گفت که عدم درک مظالم و فجایعی که ایجاد کننده ی چنان خشم و کینه هائی در دل زحمتکشان و انسان های آگاه می شود دلیل اظهارات فوق الذکر خانم حاجبی است! اگر چنین بود، آنگاه می شد از مظالم و فجایع بی شمار تحت حاکمیت هر دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی برای او سخن گفت، و با یادآوری آنها، خاطر نشان ساخت که دیدن، تجربه کردن و در جریان چنان مظالم و فجایعی قرار گرفتن، هر انسان شرافتمندی را که به علل وجود آنها آگاه است و بانیانش را می شناسد، ملو از خشم و کینه و نفرت می کند و طبیعی و اصولی نیز چنین می باشد. اما، آیا مشکل مربوط به خانم حاجبی در این زمینه، با چنین توضیحاتی قابل حل است؟ نه، به هیچ وجه.

لنین به مثابه یکی از آموزگاران برجسته ی کارگران جهان، ضمن توضیح و تشریح "سه منبع و سه جزء مارکسیسم"، روی یک آموزش برجسته ی مارکسیستی تأکید نموده و می گوید: "مادامی که افراد فرا نگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی و سیاسی و اجتماعی، منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه ی فریب و خودفریبی بوده و خواهند بود". این آموزشی است که بکارگیری آن در عمل برای همه، و بخصوص برای کسانی که خواهان پیشبرد یک سیاست واقع بینانه بوده و نمی خواهند مورد اغوا و فریب قرار گیرند، ضروری می باشد. بر این اساس، مهم است که ما در برخورد به نظرات و اندیشه هائی که پیشتر از آن صحبت شد باز هم تعمق نموده و دریابیم که آن ایده ها و نظرات بیانگر منافع کدام طبقه یا طبقات بوده و در خدمت آن قرار دارند! واقعیت این است که ما امروز در جامعه ی خود شاهد یک مبارزه ی حاد طبقاتی هستیم. امروز، طبقات متخاصم (سرمایه داران و حامیان شان از یک طرف، و کارگران و متحدین شان از طرف دیگر) با آشکاری هرچه بیشتری در مقابل یکدیگر ایستاده اند؛ و

مبارزه ی حاد بین توده های عظیم مردم که خواهان نابودی سیستم ظالمانه ی حاکم و حکومت مدافع آن هستند و اقلیت استثمارگر و وابستگان شان که درست همین را نمی خواهند، با شدت در جریان است. مبارزه بین حافظین سیستم سرمایه داری موجود و کسانی که خواهان برچیده شدن این سیستم می باشند، تا با برقراری نظم اقتصادی - اجتماعی نوینی، به فقر و فلاکت و ظلم و ستم و سرکوب و خشونت در جامعه، پایان داده شود. در چنین شرایطی است که رژیم جمهوری اسلامی، به مثابه یک رژیم دیکتاتور مدافع طبقات استثمارگر، در حالی که کماکان سرکوب خشن و قهرآمیز مبارزات توده ها را به عنوان اصلی ترین و عمده ترین وسیله ی مقابله با توده ها بکار گرفته، بیش از گذشته، این وسیله را با سلاح فریب و با کوشش در رواج ایدئولوژی طبقه ی حاکم در میان مردم، توأم ساخته است. بر این اساس، با تکیه بر آموزش لنین، باید بیش از پیش ایده ها و نظرگاه هائی که امروز از طرف ایدئولوگ ها و "روشنفکران" (به معنی کسانی که کار فکری می کنند، نه اینکه الزاماً تاریخ اندیش نباشند) طبقه ی حاکم سعی در اشاعه ی آنها در جامعه ی ما می شود را شناخته و به مقابله با آنها بپردازیم. البته باید دانست که در جامعه ی امروزی ما، تشخیص ماهیت طبقاتی اشاعه دهندگان نظرات انحرافی و ارتجاعی، همیشه کار آسانی نیست. به این معنا که حتی اگر به خوبی متوجه شویم که در پس فلان نظر و تفکر مثلاً دقیقاً منافع طبقاتی سرمایه داران نهفته است، هنوز نمی توان گوینده و یا طراح آن نظر را بورژوا و یا اکیداً خدمتگزار آگاه آن طبقه، تلقی نمود. دلیل چنین واقعیتی آنست که در اوضاع و احوال کنونی، بخشی از "روشنفکران" متعلق به اقشار خرده بورژوازی که فاقد چشم اندازهای مبارزاتی هستند، از ایده های طبقه ی حاکم تأثیر پذیرفته و خود مروج چنان ایده هائی شده اند. امروز این نیروها چه به دلیل مشاهده ی اوضاع بین المللی (که ظاهراً در آن، ارتجاع یکه تازی می کند) و چه به دلیل فقدان یک جریان قوی کمونیستی در جامعه ی ایران و در سطح جهان، در یأس و سرخوردگی بسر می برند؛ آنها که به تکامل تاریخ به نفع نیروهای پیشرو باور نداشته و قادر به دیدن افق های روشن آینده نمی باشند و با توجه به این که خرده بورژوازی به طور کلی، به قول لنین، همواره "از لحاظ نحوه ی تفکر خود، از بورژوازی پیروی می کند" (نگاه کنید به "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما") امروز علیرغم همه ی نارضایتی هاشان از وضع موجود، به اشاعه ی ایده هائی مشغول اند که جز در خدمت تحکیم وضع موجود، قرار ندارند.

نگاهی به برخی اخبار

- به دنبال گزارش واشنگتن پست مبنی بر این که سی آی ا (سیا) از بازداشتگاه‌های مخفی در اروپای شرقی جهت نگهداری و بازجویی از متهمینی که در بازداشت او هستند استفاده می کند، رئیس جمهور امریکا در پاناما اعلام کرد که دولت "ایالات متحده متعهد است از مردم آمریکا حفاظت کند" و به همین دلیل هم "امریکا تروریست ها را قاطعانه دنبال می کند..." "اما به شکنجه متوسل نمی شود." این اظهارات فریبکارانه در شرایطی عنوان می گردد که هر روز اخبار جدیدی از اعمال شکنجه از سوی مأموران امریکا در سیاهچال های مخفی و علنی دولت امریکا منتشر می شود و کاخ سفید در پاسخ به تلاش هایی که از سوی کنگره امریکا جهت جلوگیری از شکنجه صورت گرفته رسماً می گوید که هر طرحی که "توانائی های رئیس جمهوری را برای نبرد با تروریسم محدود می کند" را وتو خواهد کرد.
- بدنبال رسوایی مربوط به کشف یک زندان مخفی در زیر ساختمان وزارت کشور عراق و پس از آنکه افشاء شد که حدود ۱۶۸ زندانی ای که در این بازداشتگاه بسر می برند در غیرانسانی ترین شرایط نگهداری شده و وحشیانه شکنجه شده اند، ابراهیم الجعفری نخست وزیر عراق قول داد که "درباره اتهامات تحقیق کند".

- دادگاه فدرال شهر واشنگتن به بررسی پرونده "فیلیپ بلوم"، یکی از سرمایه داران امریکائی، پرداخته که در قبال قراردادهای بازسازی در عراق صدها هزار دلار رشوه به مقامات نیروی اشغالگر آمریکا در عراق و همسران آنها پرداخته است. تنها در سال ۲۰۰۴ به این فرد قراردادهائی به ارزش میلیون ها دلار واگذار شده است.
- به گزارش بانک جهانی در سال گذشته ۳۰۰ میلیون مهاجر در جهان حدود ۱۶۷ میلیارد دلار به کشورهای خود باز گردانده اند که نقش بسیار مهمی در رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه داشته است.
- یکی از نمایندگان کنگره امریکا به نام جان مورتا، سیاست های بوش در عراق را "نادرست و خیالی" نامید و مدعی شد که این سیاست ها "آینده آمریکا را به خطر می اندازد".
- بوش در جریان سفر خود به جنوب آسیا با ولادیمیر پوتین رئیس جمهوری روسیه نیز ملاقات کرد و در این دیدار از پیشنهاد روسیه به ایران در مورد غنی سازی اورانیوم در روسیه، به عنوان راه حلی برای جلوگیری از دستیابی ایران به برنامه تسلیحات اتمی، حمایت کرد.
- دولت چین اعلام کرد که با خرید هفتاد هواپیمای بوئینگ از امریکا موافقت نموده است.

- سازمان ملل متحد گزارش داد که هر سال به دلیل گرسنگی و سوءتغذیه حدود ۶ میلیون کودک جان خود را از دست می دهند.
- دولت استرالیا با ادعای تلاش برای گسترش گفت و شنود بین مذاهب گوناگون، میزبان کنفرانسی به نام "اسلام در یک جهان کثرت گرا" بود که در آن حامد کرزای رئیس جمهور افغانستان، جلال طالبانی رئیس جمهور عراق و محمد خاتمی رئیس جمهور سابق رژیم جمهوری اسلامی از جمله سخنرانان بودند. یکی دیگر از سخنرانان این کنفرانس شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل سال ۲۰۰۳ بود.
- به گزارش خبرگزاری ها تعداد تلفات امریکا در عراق از زمان حمله ارتش امریکا به این کشور در ماه مارس ۲۰۰۳ تاکنون به ۲۰۷۱ تن رسیده است. در این فاصله حدود ۱۰ هزار نفر هم مجروح شده اند.
- با بالا گرفتن رسوائی دولت امریکا در استفاده از فسفر سفید بر علیه مردم شهر فلوجه علیرغم تکذیب اولیه، سخنگوی وزارت دفاع امریکا رسماً پذیرفت که ارتش امریکا "بر علیه شورشیان" شهر فلوجه فسفر سفید بکار برده است.

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 7946494034

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!